

كيف تتعلم اللغة الفارسية

بدوره معلم

٢٥٤٠

رتبها وأحسن وضعها

الشيخ كاظم النجفي

طبع على نفقة المكتبة العربية
ببغداد

لصاحبها : نعمان الأعظمي

الطبعة العربية : لصاحبها سلمان الأعظمي

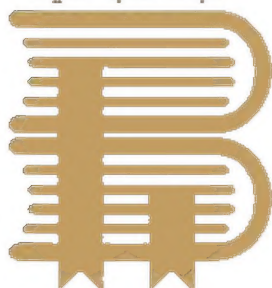
كيف تتكلم الفارسية

بمدونه معلم

© ٢٥٦١ © ♦ © ٢٥٦٤

شبكة كتب الشيعة

رتبها وأحسن وضعها
الشيخ كاظم النجفي



shiabooks.net
رابطہ بديل < mktba.net

طبع علی نفقہ الکتاب العربیہ
ببغداد

رضا صبريا : نغمان الاعظمی

مقدمة الناشر

بسم الله وحده وصلى على سيدنا محمد وآله ومن
والاه أجمعين .

وبعد فاني لما رأيت الحاجة شديدة لوضع ترجمة
في اللغتين العربية والفارسية ، بحيث توضع في جيب
المسافر وحقيبة الحاضر ، لابناء القطرين العربي والفارسي لما
بينهما من الصلة وحسن الجوار . اقتصادياً واجتماعياً . وتبادل
المنفعة المشتركة والتعامل والتجارة وغير ذلك فرأيت من
الواجب ان اطبع هذه الرسالة التي لا تغلو للجميع من
فائدة ، فحسى ان تقع موقع القبول وارجو من القراء
الكرام ان يعفوا ما وقع من الخطأ والنسيان ولهم مزيد
الشكر .

نعمانه الاعظمى الكسبي

بقراء

(في الكلمة واقسامها) (در کلمه واقسام آن)

الكلمة هي اللفظ المفرد وهي على ثلاثة اقسام .
اسم . فعل . حرف .

کلمه آنستکه لفظی مفرد
بوده باشد و آن بر سه
قسم است . نام . فعل . حرف .

(الاسم)

(نام)

هو ما دل على معنى في ذاته
غير مقترن بزمان نحو :

آنستکه دلالت بخودی
خود داشته باشد و مقترن

بزمانی نباشد چون .

زيد

زيد

شجرة

درخت

دار

خانه

فرس

اسب

(الفعل)

(فعل)

كلمة تدل على حدوث شيء .

فعل کلمه ایست که بر شدن

ووقوعه في زمن معلوم وهو

چیزی و بوقت معینی دلالت

على ثلاثة اقسام . ماض .

کند و آن بر سه قسم است .

مضارع . أمر

- الماضي -

هو ما دلّ علی حدوث شيء

في الزمن الماضي نحو

قام

أكل

ضرب

جلس

وعلامته ان يقبل التانيث

الساكنة نحو (جلسَ)

واكث)

- المضارع -

هو ما دلّ علی حدوث شيء

في الحال او الاستقبال نحو

يكون

گذشته . آینده اکنون .

- گذشته -

آنسکته دلالت برشدن

چيزي در زمان گذشته مانند

برخواست

خورد

زد

نشست

وعلامت آن در تازی

آنست که تانيث ساکنه

را قبول کند مانند (جلسَ)

- آینده -

آنستکه دلالت برشدن

چيزي کند در اکنون

ياد در آینده مانند

ميبود ، ميباشد

میخوری	تأكلُ
میزنیم	نضربُ
میشینم	اجلسُ
و علامت آن در تازی	و علامته الغالبة في الفارسية
آنست که لفظ (لم) بپذیرد	ان يكون مبتدأ بلفظة
مانند (لم یکن) و (لم	(می) نحو (میخورد)
یشرب) . و اما در فارسی	و (میزند) و علامته في
علامت آن بودن لفظ (می)	العربية ان يقبل دخول لم
در غالب میباشد مانند	عليه نحو (لم يأكل) و (لم
(میزنم) و (میخورم)	يضرب) و (لم تجلس)
- امر -	- الامر -
آنست که دلالت برخواستن	ما دل علي الطلب في الحال
چیزی در اکنون کند همچون	نحو
بزن	اضرب
بکن	افعل
بخوان	اقرأ

شکل

- الحرف -

هو مادل علی معنی فی
غیره ولم یقترن بزمان نحو

من

فی

الی

- فی اقسام الاسم -

الاسم علی قسمین . عام .
وخاص . فالعام : هو ما شمل
الاشخاص او الاشياء التي
من جنس واحد ویسمی
اسم (جنس) وذلك نحو

رجل

امراة

بخور

- حرف -

آنست که دلالت بر خودی
خود نداشته باشد و مقترن
بزمانی هم نباشد چون .

از

در

تا

- در اقسام نام است -

نام بر دو قسم است . عام .
ویژه . نام عام . آنست
که همه اشخاص با چیزهای
همجنس را شامل شود
وانرا (نام جنس) مینامند چون

مرد

زن

شیر	اسد
خانه	دار
نام‌ویژه آنست که بریک	والخاص : هو ما يدل علی
شخص یا یک چیز ویژه ای	شخص او شیء واحد
دلالت کند همچون	معین نحو
زید	زید
بغداد	بغداد
- در مفرد و جمع است -	- فی المفرد والجمع -
مفرد آنست که بر یکی	المفرد : هو ما دل علی
دلالت کند همچون	واحد نحو
کتاب	کتاب
درخت	شجرة
شیر	اسد
مرد	رجل
جمع : آنست که دلالت	الجمع : ما دل علی ما فوق
از دو بیالا کند مانند	الاثنين نحو

اسود

شیراها

رجال

مردان

کتب

کتابها

احجار

سنگها

و علامه الجمع في العربية لفظة
(ون) او (ين) تزداد في آخر
الكلمة فنقول مثل شاكر
(شاكرين) او (شاكرون)
وفي مثل عاقل (عاقلون) او
عاقلين : ويسمى هذا الجمع
(جمع تصحيح) وما عدا هذا
الجمع يسمى (جمع تكسير)
نحو (احجار) وهو جمع
حجرو (كتب) جمع كتاب
واما علامة الجمع في الفارسية
فهي لفظة (آن) او (ها)

و علامه جمع در تازی لفظ
(ون) یا (ین) با آخر کلمه
ملحق شود که در مانند شا کر
(شا کرین) یا (شا کرون)
میگونی و در مانند عاقل
(عاقلون) یا (عاقلین)
میگوئی و این جمع را (جمع
تصحیح) مینامند و غیر از
این جمع (جمع تکسیر)
مینامند همچون در جمع حجر
(احجار) میگوئی و در جمع
کتاب (کتب) میگوئی .

تزداد في آخر الكلمة : اما
لفظة (ان) فهي مختصة
بالحيوانات وبعض الصفات
ولا يجوز استعمالها في الجمادات
والنباتات . فنقول في جمع
(مرد) (مردان) : وفي
جمع شیر (شیران) : واما
لفظ (ها) فيجوز استعمالها
للجميع فنقول في الحيوانات
(مردها) و (شیرها) وفي
الجماعات وغيرها (سنکها)
و (درختها) : واذا اتفق
في آخر الكلمة الفارسية هاء
ساکنه مثل (زنده) و (بنده)
فان اردت جمعها بلفظة (ان)
فتبدل الهاء كافا فارسیا فنقول

واما علامت جمع در فارسی
آنست که (ها) یا (ان)
با آخر کلمه ملحق شود : اما
لفظ (ان) در حیوانات
و برخی از صفات استعمال
شود و استعمال آن در جمادات
و نباتات جایز نیست پس میگوئی
در جمع مرد (مردان) و در
جمع شیر (شیران) : واما
لفظ (ها) از برای همه
استعمال نمیشود پس در جانورها
(مردها) و (شیرها)
میگوئی و در جماعات و غیر
آن (سنکها) و (درختها)
میگوئی و هرگاه در آخر کلمه
. هاء ساکنه باشد در جمع به

(ان) بکف فارسی بدله	زندگان - و - بندگان
شود که در م نند (زنده)	واذا اردت جمعها بلفظ
(زندگان) میگوئی و در	ها فلا تحذف الها
مانند بنده (بندگان)	الساكنة وتقول - زندها -
میگوئی و اگر خواسته باش	و - بندها
بلفظ (ها) جمع کنی ها	
ساکنه را حذف میکنی	
و میگوئی (زندها و بندها)	

— معلوم و مجهول —

فعل معلوم آنست که بفایله

نسبت داده شود چون

زید در را باز کرد { ماضی
طمع مردم رکشت

بدرم مرا میزند { مضارع
برادرم مرا میزدند

فعل مجهول آنست که بمفعول

— المعلوم والمجهول —

الفعل المعلوم ما ینسب لفائله

نحو

فتح الباب زید { گذشته
قتل الناس الطمع

یضربنی والدی { آینده
یسرقی اخي

الفعل المجهول: ما ینسب فعل

لمنموه نحو

فَتَحَ الْبَابَ { ماضی
قَتَلَ النَّارَ {

يَضْرِبُ وَالِدَهُ { مضارع
يَسْرِقُ أَخِي {

ولا يبنى فعل الامر للهجول

نسبت داده شود همچون

در باز شد {
مردم کشته شدند { گذشته

پدرم زده میشود { آینده
برادرم دزدیده میشود {

وفعل امر نسبت بمجهول
(داده) نمیشود

- المصدر -

المصدر كلفعل في دلالة

على الحدث وهو اصل

المشتقات وعلامته في

الفارسية ان تحرك آخر

الفعل الماضي بالفتحة

وثریده نونا فقول في

ضرب (زدن) وفي قتل

(کشتن) : وفي العربية

- مصدر -

مصدر مانند فعل است

بدلالات بر حدث وآن

ریشه مشتقات است ودر

تاری علامت آن آنست که

سوئی تصریف فعل واقع

شود همچون ضرب یضرب

(ضرباً) یعنی (زدن) ودر

فارسی مصدر آنست که

المصدر هو الذي يحىء ثالئاً
 في تصريح الفعل اي تقول
 قتل يقاتل (قتلاً) وجلس
 يجلس (جلوساً) واكل
 يأكل (اكلاً)

— اسم الفاعل —

هو ما دلّ علي حدث
 فاعله وعلامته في الفارسية
 ان يكون مختومة بلفظة
 (نده) فتقول في ضارب
 (زننده) وفي قاتل
 (كشنده) : واما في
 العربية فعلامته ان يأتي على
 وزن (فاعل) او (مفعول)
 نحو :

ضارب

آخر فعل گذشته را بزبر
 حرکت دهیم ولفظ (ن)
 باو متصل کنیم مانند
 زد (زدن) وگشت (گشتن)
 میگوئیم

— نام فاعل —

آنست که بر حذی دلالت
 کند وعلامت فاعل آن
 در تازی آنست که
 بروزن (فاعل) یا (مفعول)
 باشد مانند (قائم)
 و (مکرم) : و در فارسی
 علامت آن آنست که کلمه
 (نده) مختوم باشد
 همچون

زننده

قاتل

کشنده

مرسل

فرستنده

معطى

دهنده

- اسم المفعول -

- نام مفعول -

هو ما دلّ علیّ حدث

آنست که بر حدیثی وبر

وعلى ما وقع عليه الفعل

آنکه کار بر آن واقع

وعلامته في الفارسية ان

شده دلالت کند: و نشانی

يكون مختوماً بالهاء ولفظة

آن در تازی آنست که

(شده) فتقول في ما كُول

کلمه ای بروزن (مفعول)

(خورده شده) وفي مقتول

باشد مانند (مضروب)

(کشته شده) واما في

و (مقتول) یا بروزن

العربية فهو ان يأتي علي

(مفعول) شده باشد

وزن (مفعول) او

همچون (مکرّم) و (معطى)

(مفعول) نحو :

و نشانی آن در فارسی

آنست که در آخر کلمه لفظ

(ه . شده) باشد همچون

ماخوذ

گرفته شده

مقتول

کشته شده

مُرسل

فرستاده شده

معطى

دادده شده

- افعِل التفضیل -

- افعِل تفضیل -

في الفارسية هو ان تكون

در تازی کلمه ایست بر وزن

الكلمة مخومة بلفظ (تر)

(افعِل) میجـ اشد مانند

و (ترین) فتقول في اكبر

(اكبر) و (واصغر) :

(بزرگتر) وللتفضیل

و در فارسی افعِل تفضیل

(بزرگترین) وفي اصغر

آنست که در آخر کلمه

(کوچکتر) وللتفضیل

لفظ (تر) و برای برتری

(کوچـ کترین) : وفي

(ترین) بکار میبرند

العربية كلمة تقع على وزن

كوجك وبزرک كه

(افعِل) نحو اكبر واصغر

کوچکتر و کوچکترین

وللتفضیل الاكبر

و (بزرگتر) و (بزرگترین)

الاصغر الاحسن

میگویند

- اخذ حكم الصفات -

الصفة كذا تبين حال الاسم
وكيفية نحو (رجال
عاقلون) ويشترط في
العربية ان تطابق الصفة
موصوفها في الاعراب
والتذكّر والتأنيث
والافراد والتثنية والجمع
تقول (رجل قائم)
(امرأة قائم) و(الرجلان
قائمان) و(الرجل قائمون)
و(النساء قائمات) وليس
في الفارسية اعراب ولا
تثنية ولا فرق بين الموثث
والمذكر ولا يشترط فيها
مطابقة الموصوف لموصوفه

- حكم صفتها -

صفت كذا يست که حالت
وچگونگی نام را بیان
نماید مانند مردان خردمند
ووصف در تازی باید
مطابق موصوف باشد چه
در ترکیب چه در تأنيث
وچه در تذکیر وچه در
افراد و تثنية وجمع: واما
در فارسی ترکیب و تثنية
نیست و نیز فرق در
تأنيث و تذکیر نیست
و همچنین شرط نیست که
صفت مطابق موصوف
باشد که در وصف آذایان
(آقایان بزرگ) و آذایان

فتقول في الرجال الكبار
(مردان بزرگ) و في
الاطفال الصغار (بچه‌ها)
(كوجك)

الضمير واقسامه - ضمير واقسام آن -

الضمير ما دلّ على متكلم
او مخاطب . او غائب وهو
على قسمين متصل ومنفصل
« المتصل هو الذي لا يستقل
بنفسه نحو »

ذكر شود همچون (

مضيت - متكلم

مضيت - مخاطب

يمضي - غائب

مضينا - متكلمين

مضيتم - مخاطبين

رفتیم - گریخته

رفتی - مخاطب

میرود - غائب

رفتیم - گریخته‌گان

رفتید - مخاطبین

میروند - غائبین	یمضون - غائبین
کاغدم - متکلم	قرطاسی - متکلم
کاغدت - مخاطب	قرطاسک - مخاطب
کاغذش - غائب	قرطاسه - غائب
کاغذمان - متکلمین	قرطاسنا - متکلمین
کاغذتان - مخاطبین	قرطاسکم - مخاطبین
کاغذشان - غائبین	قرطاسهم - غائبین
(و منفصل آنست که تنها	(و المنفصل هو ا ی
ذکر شود چون)	یستقل بنفسه نحو)
من - گریبنده	انا - متکلم
تو - مخاطب	انت - مخاطب
او - غائب	هو - غائب
ما - گویندگان	نحن - متکلمین
شما - مخاطبین	انتم - مخاطبین
ایشان - غائبین	هم - غائبین

(اسم الموصول)

(اسم موصول)

الموصول : كلمة توصل
الجملة الاولى بالثانية
(وهو)

موصول کلمه ایست که
قسمتی از عبارت را بقرینت
دیگر وصل کند از این قرار

الذي - للمفرد

آنکه - برای مفرد

الذين - للجمع

آنانکه - برای جمع

من - لمن يعقل

که - برای عاقل

ما - لمن لا يعقل

چه - برای غیر عاقل

ف نقول في الذي والذين

پس می گوئیم در آنکه

(جاء الذي ضربته او الذين

و آنانکه) آمد آنکه

ضربتهم) وفي من - جاء

زدمش) و آنانکه

من احبه - وفي ما - فهمت

زدمشان) و در که

ما قال - و ما قالوا

(خوراکی که دوست

دارم) و در چه فهمیدم چه

گفتند و چه گفت

(اسم الاشارة)	(نام اشاره)
اسم الاشارة هو ما يشار به للقريب او للبعيد وكل منها اما للمفرد او للجمع نحو :	نام اشاره كله ايست كه باو اشاره بنزديك يا دور كنند وهر کدام از اينها يا از براي مفرد يا از براي جمع مانند :
هذا - للمفرد القريب	این - براي مفرد نزديك
هو. لا - للجمع القريب	اينها - براي جمع نزديك
ذلك - للمفرد البعيد	آن - براي مفرد دور
اولئك - للجمع البعيد	آنها - براي جمع دور
- الاستفهام -	- استفهام -
ادوات الاستفهام كلمات	ادوات استفهام. كلماتي
يستفهم بها عن المقصود نحو :	هستند كه سوال پرسش را برسانند چون :
هل - قام زيد	آيا - زيد برخاست
من - كان عندك	كي - نزد تو بود

کم - مرة اثیت

این - اخوك

لماذا - أعطیت

أ - انت قلت

متی - يأتي

ما - يكون

اي - الناس احسن

- الطرف -

الطرف على قسمين :

مكاني . وزماني (فاللكاني)

نحو :

فوق

تحت

أمام

ورا

بين

چند - بار آمدي

كجا - است برادرت

چرا (برای چه) داده ای

مگر - تو گفتی

كي - می آید

چه - میباشد

كدام - مردم بهترند

- ظرف -

ظرف برد و قسم است :

مكاني وزماني : (مكاني)

مانند :

بالا

پائین

جلو

عقب

راست

چپ	شمال
نزد	عند
پیش	لدى
روبرو	مقابل
سمت	الجهة
کنار	الجانب
(زمانی) مانند :	(والزمانی) نحو :
روز	يوم
فردا	غد
دیروز	امس
پریروز	قبل امس
پس فردا	بعد غد
پیش	قبل
پس	بعد
شب	لیل
روز	نهار

چاشت	ضحی
ماه	شهر
هفته	اسبوع
سال	سنة
روزگار	دهر
(روزهای هفته)	(ایام الاسبوع)
شنبه	السبت
یک شنبه	الاحد
دو شنبه	الاثنين
سه شنبه	الثلاثاء
چهار شنبه	الاربعاء
پنج شنبه	الخميس
جمعه	الجمعة
- چهار فصل -	- الفصول الاربع -
تابستان	الصيف
زمستان	الشتاء

بهار
پائیز
— نامهای حرکات —

پیش .

دو پیش

زیر

دو زیر

زیر

دو زیر

کشیده

— حروف جر —

حروف جر آنست که

بر اسماء داخل شود چون :

از — کوفه

تا — بصره

در — خانه

از — مردم

الربيع
الخريف

— اسماء الحركات —

الضمة —

الرفع —

الفتحة —

النصب —

الكسرة —

الجر —

المدة —

— حروف الجر —

حروف الجر هي التي

تدخل على الاسماء : نحو

من — الكوفة

الى — البصرة

في — الدار

عن — الناس

ل - زید

(حروف العطف)

و

م

ایضاً

کذا

کذلك

مع

(حروف التثني)

لیس

لم - لن - ما

نحو (لیس زید جالساً)

و - ولم یقم علی -

و - لن یرید -

و - ما قعد -

- النہی -

لا

بر - زید

(حروف عطف)

و

باز

نیز

چنین

همچنین

با

(حروف نفی)

نیست

نه

چون (زید نشسته نیست)

و - علی باغیشود -

و - نمیخواهم -

و - نه نشست -

- نهی -

ن - م

مانند - نکن -	نحو - لا تفعل -
و - و ممکنید -	و - لا تفعلوا -
و - نکنند -	و - لا یفعلوا -
- امر -	- الامر -
(ب)	(ل)
مانند - بکند -	نحو - لیفعل -
و - بکشند -	و - لیفعلوا -
- شرط -	- الشروط -
اگر	نو - اذا - ان
چون اگر آمدی یادت میدم	نحو - لو جئتني اعلمك -
و - اگر نشستی مینشایم -	و - اذا جلست اجلس -
و - اگر مرزادی	و - ان ضربتني اهرب -
میگیریم -	
- نمي -	- النمي -
کاشکی	لیت
چون - کاشکی خاک بودم -	نحو - ليتني كنت ترابا -
- ترجی -	- الترجي -
شاید	لعل

عسی

نحو - لعل حبیبی یاتی -

و - عسی ان اتعلم -

- التو کید -

کل - اجمع -

نحو - قام الناس کلهم -

و - رأیت الناس اجمعین

- الاستثناء -

الآ - سوی - عدا -

... غیر -

نحو - قام الناس الآ زید -

او (عدا زید) او (سوی

زید) او (غیر زید)

- النداء -

- یا -

في العربية يتقـدم حرف

گویا

چون شاید دوستم بیاید -

و - گویا یاد میگیرم -

- تو کید -

همه

چون - همه مردم برخاسته -

و - همه را دیدم -

- استثناء -

مگر

- غیر -

چون - مردم باشند مگر

زید - یا - مردم باشند

غیر از زید -

- نداء -

- یا -

در عربیت حرف نداء

النداء على المنادي تقول
(يارباه) و (يا الله) وفي
الفارسية حرف النداء يقع
في آخر المنادي
— كلمات الایجاب —

نعم

اي

اما نعم فتقع جواباً لمن
ينادي شخصاً نحو — يا
حسن فيقع الجواب — نعم —
واما (اي) فتقع جواباً
للاستفهام غالباً نحو
(عملت خيراً) فيقال في
— اي —

مقدم بر منادی واقع شود
و در فارسی به — کس
خواهد شد مانند
(پروردگارا) (وخدايا)
— كلمات جواب —

ها

آری

اما (ها) واقع شود در
جواب کسی که شخص را
صدا کند چون (حسنا) در
جواب او (ها) واقع شود
واما (آری) در جواب
استفهام در غالب واقع شود
مانند (ایانی کردی)
در جواب آن — آری —
واقع شود

(النسبة)

(ي)

هي في العربية والفارسية
سواء تقول :

— طهراني —

— بغدادي —

— شیرازی —

(نسبت)

(ی)

وآن در عربي مانند فارسي
است ميگوئي :

— طهراني —

— بغدادي —

— شیرازی —

کلمات متفرقة

ابداً — هيچ

مطلقاً — بهيچ وجه

بتاتاً — بهيچ رو

اصلاً — هرگز

جبراً — زور کي

بغته — ناگاه

شفاهاً — زباني

مستعجلاً — شتابان

جهرأ — اشكاراً

تأرة — باری

اسفأ — دريغا

حبذا — زهي

البتة — بي چون و چرا

بلا شك — بي گمان

نحون — چون

مثل — مانند

موجود	هست
(العدد)	(عدد)
العدد كلمة تبين مقدار المعدود وهو على قسمين اصلي ووصفي	عدد كلمة ايست كه شماره را بيان نمايد و آن بر دو قسم است اصلي ووصفي
- الاصيلي - اصلي -	- الاصيلي - اصلي -
واحد يك	احد عشر يازده
اثنين دو	اثني عشر دوازده
ثلاثة سه	ثلاثة عشر سيزده
اربعة چهار	اربعة عشر چهارده
خمسة پنج	خمسة عشر پانزده
سته شش	سته عشر شانزده
سبعة هفت	سبعة عشر هفده
ثمانية هشت	ثمانية عشر هيچده
تسعة نه	تسعة عشر نوزده

عشرة	ده	عشرون	بیست
------	----	-------	------

واحد وعشرون	بیست و یک
-------------	-----------

اثنان وعشرون	بیست و دو
--------------	-----------

ثلاثة وعشرون	بیست و سه
--------------	-----------

اربعة وعشرون	بیست و چهار
--------------	-------------

خمسة وعشرون	بیست و پنج
-------------	------------

سبعة وعشرون	بیست و شش
-------------	-----------

سبعة وعشرون	بیست و هفت
-------------	------------

ثمانية وعشرون	بیست و هشت
---------------	------------

تسعة وعشرون	بیست و نه
-------------	-----------

ثلاثون

سی

واحد وثلاثون	سی و یک
--------------	---------

(في العربية تقدم الاحاد)	(در عربي آحاد را بمقدم)
----------------------------	---------------------------

علي العشرات بعكس	میهنداری بر عشرات
------------------	-------------------

(الفارسي)	(بعكس فارسي)
-------------	----------------

اردعون	چهل	تسعون	نود
خمسون	پنجاه	مائة	صد
ستون	شصت	مائة واحد	صد و يك
سبعون	هفتاد	مائة واثنان	صد و دو
ثمانون	هشتاد	مائة وثلاثون	صد و سی
وهكذا تقدم لفظ المائة		وهمچنین لفظ صد را مقدم	
على الآحاد كالفارسية		میداری بر آحاد مانند	
		عربي	

مائتان	دو صد (دویست)
ثلاثمائة	سه صد (سیصد)
اربعمائة	چهار صد
خمسمائة	پنج صد (پانصد)
ستمائة	شش صد
سبعمائة	هفت صد
ثمانمائة	هشت صد
	تسعمائة
	الف
	الفان
	ثلاثة آلاف
	عشرة آلاف
	ده هزار
	هزار
	دو هزار
	سه هزار
	نه صد

وهمچین لفظ آحاد را بر	و هكذا تقدیم لفظه
لفظ هزار مقدم هزار	الآحاد علی الآلاف
میداری	

(الكسور) (كسور) (الكسور) (كسور)

نصف نیم سدس شش يك

ثلث سته يك سبع هفت يك

ربع چهار يك ثمن هشت يك

خمس پنج يك تسع نه يك

عشر ده يك

(امثلة الفعل الماضي) (امثلة فعل گذشته)

كان . صار

فعل . صنع

طار . جاء

(المتكلم)

اخذت . اعطيت

اشتريت . بعث

بود . شد

کرد . ساخت

پريد . آمد

(برای متکلم)

گرفتم . دادم

خریدم . فروختم

ایستادم . نشستم	وقفْتُ . قعدْتُ
(بر مخاطب)	(لله مخاطب)
زدی . ز گاه کردی	ضربتُ . نظرتُ
راه رفتی . بالا رفتی	مشیتُ . صعدْتُ
پائین رفتی . رسیدی	نزلتُ . وضلتُ
(برای متکلمین)	(للمتکلمین)
گفتم . خواندیم	قُلنا . قرأنا
نوشتیم . برگشتیم	کتبنا . رجعنا
خندیدیم . گریستیم	ضحکنا . بکینا
(برای مخاطبین)	(للمخاطبین)
سوار شدید . رسیدید	رکبتم . سلتم
خوردید . خواستید	اکلتم . اردتم
فشاردید . ادویدید	عصرتم . رکضتم
(بر غائبین)	(للغائبین)
خوابیدند . بیدارشدید	ناموا . استیقضوا
افتادند . شمردند	سقطوا . عدوا

سخن گفتند . نگاه کردند

(ماضی مجهول)

کشته شد . کشته شدم

کشته شدی . کشته شدیم

کشته شدید . کشته شدند

(امثلة فعل مضارع)

میباشد . میشود

• میکند . میسازد

میخواند . مینویسد

(بر متکلم)

میگویم . راه میروم

میدرم . میزنم

بالا میروم . پائین میآیم

(بر مخاطب)

سخن میگوئی . صدا میکنی

نگاه میکنی . میکنی

تکلموا . نظروا

(الماضی المجهول)

قُتِلَ . قُتِلْتُ

قُتِلْتَ . قُتِلْنَا

قُتِلْتُمْ . قُتِلُوا

(امثلة الفعل المضارع)

يَكُونُ . يَصِيرُ

يَفْعَلُ . يَصْنَعُ

يَقْرَأُ . يَكْتُبُ

(للمتكلم)

أَقُولُ . أَمْشِي

أُطِيرُ . أُضْرِبُ

أَصْعَدُ . أُنْزِلُ

(للمخاطب)

تَتَكَلَّمُ . تَصِيحُ

تَنْظُرُ . تَفْعَلُ

تَمَزَق . تَحِيْط	پاره میکنی . میدوزی
(لِلْمُتَكَلِّمِينَ)	(بر متکلمین)
نَشْتَرِي . نَبِيع	میخریم . میفروشیم
نَأْخُذ . نَعْطِي	میگیریم . میدهیم
نَسَد . نَفْتَح	میبندیم . باز میکنم
(لِلْمُخَاطَبِينَ)	(بر مخاطبین)
تَزْرَعُونَ . تَحْصِدُونَ	میکارید . میدروید
تَطْحَنُونَ . تَخْزَنُونَ	آسیاب میکنید . منیزید
تَأْكُلُونَ . تَشْكُرُونَ	میخورید . سپاس میگذارید
(لِلغَائِبِينَ)	(بر غائبین)
يَنْظُرُونَ . يَبْكُونَ	نگاه میکنند . گریه میکنند
يَضْحَكُونَ . يَسْتَلُونَ	خنده میکنند . میپرسند
يَقُومُونَ . يَقْعُدُونَ	بر میخیزند . میانشینند
(الْمُضَارِعُ الْمَجْهُولُ)	(مضارع مجهول)
يُطْبَخُ . أُضْرِبُ	پخته میشود . زده میشود
تُؤْخَذُ . يُكْسَرُ	گرفته میشود . شکسته میشود

کشته میشوم . سوخته میشوند

(امثله فعل الامر)

(مفرد)

بخوان . بنویس

پرس . بساز

نگاه کن . بشنو

(بر جمع)

بکنید . بشوید

بخورید . بنشینند

(امثله اسم فاعل)

(مفرد)

کننده

نشیننده

ایستنده

فرستنده

(جمع)

تُقتل . یحرقون

(امثله فعل الامر)

(للمفرد)

اقرأ . اكتب

اسأل . اصنع

انظر . اسمع

(للجمع)

افعلوا . كونوا

كلوا . اقمداوا

(امثله اسم الفاعل)

(المفرد)

فاعل

جالس

قائم

مرسل

(الجمع)

سوار شدگان (۱)	زا کبون
نشینندگان	جالسون
کشندگان	قاتلون
زندگان	ضاربون
گرفتندگان	آخذون
(امثلة اسم مفعول)	(امثلة اسم المفعول)
(مفرد)	(المفرد)
گرفته شده	ماخوذ
کشته شده	مقتول
زده شده	مضروب
(جمع)	(الجمع)
خورده شده گان	ماکولون

(۱) في الاصل (سوار شده آن) لكن تغلب

الهاء ككاف عند الحاق علامة الجمع كما مر في آخر

(باب المفرد والجمع)

مضروبون	زده شدگان
ساقطون	افتاده شدگان
(امثلة افعل التفضیل)	(امثلة اسم تفضیل)
اعلم	داناتر
اكبر	بزرگتر
اطهر	پاكیزترین
اعلى	بالا ترین

(امثلة المصادر)

(امثلة مصادر)

حروف الالف

الابتعاد	دور شدن	الابتهاج	خوشدل بودن
الابتداء	از سر گرفتن	الانعام	تمام کردن
الابعاث	فرستادن	الاتصال	پیوستن
الاتفاق	اتفاق کردن	الاختیار	گزیدن
الاتلاف	تلف کردن	الادراك	پی بردن
الاتكاء	تکیه کردن	الاذیة	رنجیدن

الاجتهاد	کوشیدن	الاساءة	بد کردن
الاجتماع	جمع شدن	الاستقبال	پیش واز رفتن
الاجبار	بیگار کردن	الاستعمال	بکار گرفتن
الاحتراس	پاسبانی کردن	الاستقامة	ایستادگی
الاحتكاك	سائیدن	الشراء	خریدن
الاحتراز	پرهیز کردن	الاشراق	افروختن
الاحترق	سوختن	الاصرار	سماجت کردن
الاحتواء	فرا گرفتن	الاضطراب	تپش آمدن
الاحتقار	خار کردن	الاضطجاع	خوابیدن
الاخذ	گرفتن	الاطلاع	آگاه گشتن
الاخفاء	پنهان کردن	الانتخاب	برگزیدن
الاجراج	بیرون کردن	الانطواء	خاموش شدن
الاعانة	کمک کردن	الانتظار	انتظار کشیدن
الاعتیاد	عادت کردن	الانبساط	شاد شدن
الاغما	بیهوش شدن	الانكسار	شکستن
الاقترار	توانستن	الانفجار	درگرفتن

الاكل خوردن	الانشقاق دریدن
الالتجاء پناه آوردن	الانصراف بدور شدن
الالتقاء بهم رسیدن	الانتباه بیدار شدن
الالتهاب شعله گرفتن	الانتقال جایجا شدن
الامتلاء پُر شدن	الایصال رسانیدن
الامر فرمودن	الانحناء خمیدن
الانتفاخ آماس شدن	

حروف الباء

البرق (اللمع) درخشیدن	البري للمقلم تراشیدن
البرم (القتل) تابیدن	البقاء ماندن
البسط گستردن	البكاء گریستن
البشارة مرده دادن	البناء بنائی کردن
البصق تَف کردن	البلع قوت دادن
البطر تاسپاسی کردن	البلل (الترطيب) تر کردن
البوس (التقبيل)	بوسیدن (ماچ کردن)
البول	شاشیدن

فروختن

البيع

حروف التاء

التجربة	آزمودن	برادرشدن	التأخي
التجفيف	خوشك کردن	پس انداختن	التأخير
التجسس	پيچوني کردن	رنجیدن	النالم
التسليم	سپردن	سرد کردن	التبريد
التصادم	بهم ديگر خوردن	دهن دره کردن	التثائب
التصديق	تصديق کردن	کمر بستن	التحزم
التصادف	بر خوردن	آماده کردن	التحضير
التصفيق	دستك زدن	حيران ماندن	التحجير
التعلم	ياد گرفتن	جنبانیدن (الاهتزاز)	التحرك
التعليم	آموختن	درخشیدن	التلألؤ
التعب	خسته شدن	رهانیدن	التخليص
التعرية	لخت شدن	گرد ساختن	التدوير
التفطية	بوشیدن	دود کردن	التدخين

التربية	پروریدن	التذويب	گداختن
التزويق	پیراستن	التفرج	تماشا کردن
التزمير	ساز زدن	التفريغ	تهی کردن
النساية	ذلداری کردن	التفتيش	وارسی کردن
التفويض	واگذار نمودن	التفصيل	اشکارا نمودن
التقابل	روبرو شدن	التمني	آرزو نمودن
التقطير	چکانیدن	التمشيط	شانه کردن
التقرب	نزدیک شدن	التدم	پشیمان شدن
التقطيع	تکه تکه کردن	التنظيف	پاک کردن
التكسير	شکستن	التوسيع	چرک شدن
التكاسل	تنبلی کردن	التوصية	مبهردن
التكدير	ازردن	التواني	سستی کردن
التمافت		روی هم ریختن	

حرف الشاء

الثبات	ایستادگی کردن	الثقب	سوراخ کردن
الثقل	سنگین شدن	الثني	دولا شدن

الثقة امیدواریدن | الشك ستودن

حرف الجیم

الجدال	جنگ کردن	الجوس	نشستن
ال جذب	کشیدن	الجمع	گرد کردن
الجر	کشیدن	الجوع	گرسنه شدن
الجرح	زخم شدن	الجرب	گرسدن
الجمال	کردن	الجفاء	ستم کردن
الجلب	آوردن	الجنایة	گناه کردن
الجمارة		تجرى كسارة	

حرف الحاء

الحبالة للمرأة آبستن شدن	الحصد	درو کردن
الحبجز	حجز کردن	الحصول یافتن
الحد	تحدید کردن	الحفر کندن
الحرب	جنگ کردن	الحفظ نگاه داشتن
الحراسة	پاسبانی کردن	الحقد کینه نمودن

الحمل	برداشتن	خاریدن	الحك
العنى (التحذب)	خمیدن	گفتن	الحكى
الحياء	شرم کردن	تراشیدن	الحلق للرأس
الحياة	زیستن	خواب دیدن	الحلم
الحياة	زیستن	باز کردن	الحل
الحياكة	بافتن	دوشیدن	الحلب

((حرف الخاء))

الخلاص	تمام شدن	فرب دادن	الخديعة
الخاق	آفریدن	بیرون آمدن	الخروج
الخنق	خفه کردن	زیان کردن	الخسارة
الخوف	ترسیدن	فروتن شدن	الخضوع
الخيطة	دوختن	قصور کردن	الخطأ
خيانت کردن		رهودن	الخطف
		الخيانة	

((حرف الدال))

الدخول	تورفتن	الدلال	عشوہ کردن
الدعس	فشاردن	الدوران	گریدیدن
الدفن	دفن کردن	الدهن	روغن مالیدن
الدق	کوبیدن	الدين	نسیبہ دادن

((حرف الذال))

الذبح	سر بریدن	الذهاب	رفتن
الذكر	یاد کردن	الذعر	ترسیدن
الذم	بد گفتن	الذکاة	هوشیار شدن
الذوق	چشیدن	الذبول	بزمردن

((حرف الراء))

الربح	سود کردن	الرجاء	خواهش کردن
الربط	بستن	الراحة	آسوده شدن
الرجوع	برگشتن	الرقص	رقصیدن
الرد	برگردانیدن	الرقدة	غزودن

دویدن	الركض	پاشیدن	الرش
سوار شدن	الركوب	راضی شدن	الرضا
افکندن	الرمي	شیرنوشانیدن	الرضاعة
دیدن	الرؤية	بلند کردن	الرفع
گروگدازدن	الرهن	الرعاف	
خون آمدن			

((حرف الزاء))

عروسی کردن	الزواج	کاشتن	الزرع
ناپدید شدن	الزوال	منع کردن	الزجر
افزوده شدن	الزيادة	آغزیدن	الزلق
دیدار کردن	الزيارة	رنجیدن	الزعل

((حرف السين))

بد گفتن	السب (الشتيم)	سازی بودن	السامة (الضجر)
تاراج کردن	الهاب	شنا کردن	السباحة
پوست کندن	الهاخ	پوشیدن	الستر

السمع	شنیدن	نرم کردن	السمح
السؤال	پرسیدن	بستن	السد
السهو	فراموش کردن	دزدی کردن	السرقة
		سرفه کردن	السعال
السير	راه رفتن	خاموش شدن	السكوت

((حرف الشين))

الشغل	کار کردن	سير شدن	الشبع
الشفقة	مهربانی کردن	خرخره کردن	الشخير
الشفاعة	شفاعت کردن	آشامیدن	الشرب
الشم	بوئیدن	خریدن	الشراء
دار کشیدن		الشنق	

((حرف الصاد))

الصالح	آشتی کردن	شکیبایی کردن	الصبر
الصهيل (لخيل)	شبه زدن	ریختن	الصب الكب
الصيام	روزه گرفتن	رنك کردن	الصبغ

الصدفة	برخوردن	اصید	شکار کردن
الصراخ	فریاد کردن	الصيرورة شدن	
العقلاء	غماز خواندن	الصيانة نگاه داری کردن	

((حرف لغضاء والطاء))

الغضك	خندیدن	الطواف	گشتن
الضرب	زدن	الطبع	چاپ زدن
الضعف	لاغر شدن	الطبخ	پختن
الضم	آغوش کشیدن	الطحن	آسیاب کردن
الغنياع	گم شدن	الطرد	تاراندن
الضغط	فشردن	الطرق	درب زدن
الضجر	بیتابی کردن	الطاب	خواستن
الطمع	طمع کردن	الطيران	پریدن
الطهارة	پاکیزه شدن	الطی	تا کردن

((حرف الظاء))

الظما	تشنه شدن	الظفر	کامیاب شدن
-------	----------	-------	------------

الظن	پنداشتن	الظالم	ستم کردن
	الظلام	تاریک شدن	

حرف العين

العبادة	پرستیدن	العجلة	شتاب کردن
العتق	آزاد کردن	العد	شمردن
العجز	بستوه آمدن	العض	گزیدن
العجن	خمیر کردن	العطا	دادن
العراج	لنگیدن	العطاس	عطسه کردن
العرق	خوی کردن	العفونة	گدایدن
العمل	کردن	العلم	دانستن
	العمارة	آباد شدن	

حرف الفین

الفین	مغبون شدن	الغلیان	جرشانییدن
الفرس	کاشتن	الغلق	بستن
الفرق	غرق شدن	القمض	چشم بستن

الغزل	ریستن	الغنى بالمال	توانگر شدن
الغسل	شستن	الغم	اندره شدن
الغش	فرب دادن		

حرف الاء

الفتح للباب	باز کردن	الفرح	خشنود شدن
القت	ریزه ریزه شدن	الفرش	گستردن
الفتق	شکافتن	الفرك	مالیدن
الفعال	کردن	الفهم	فهمیدن
الفلاحة	بزرگری کردن	الفحص	جستجو کردن
الفرار	گریختن	الافطام	شیر بریدن
الفكاهة	خوشدلی کردن		

حرف القاف

القبول	ورزیدن	القلع	کندن
القتل	کشتن	القطع	بریدن
القراءة	خواندن	القناعة	قناعت کردن

القرص	نشکون گرفتار	القول	گفتار
القفز	جستن	القیام	برخاستن
القیاس		پیچودن	

((حرف الكاف))

الكبر	گردن كشی کردن	الكثرة	افزون شدن
الكتابة	نوشتن	الكراهة	دوست نداشتن
الكسر	شكستن	الكلام	كفتن
الكسل	سستی کردن	الكنس	روفتن
الكسب	كاسبی کردن	الكيل	پیمانه کردن
الكي		داغ کردن	

((حرف اللام))

اللبس	پوشیدن	اللعب	بازی کردن
اللابط	تپیدن	اللف	پیچیدن
اللحس	لیسیدن	اللقط	برچیدن
اللتصق	چسبانیدن	اللمس	دستمالی کردن

اللطم	سینه زدن	البیافة	شایستن
اللين		نرم شدن	

((حرف الميم))

المجيء	آمدن	المحادثة	حرف زدن
المحو	پاک کردن	المخطط	فین کردن
المحبة	دوستی کردن	المخاطبة	گفت و شنید
المزاح	شوخی کردن	المضغ	جویدن
المزج	قائی کردن	المطر	باریدن
المسح	پاک کردن	المعرفة	شناختن
المسابقة	پیش جوئی کردن	المعارضة	ایراد کردن
المسك	گرفتن	المروور	گذشتن
المشاورة	مشوره کردن	المهارة	توانستن
المشى	راه رفتن	المواظبة	پابند بودن
المص	مکیدن	الموت	مردن
المضابقة	تنک گرفتن	الميل	میل کردن

((حرف النون))

النبت	رستن	النسيان	فراموش کردن
التنف	کندن	النضج	رسیدن
الاخل (للطحين)	بيختن	النظر	ديدن
النداء	صدا کردن	النفع	سودن
الفتح	دمیدن	النقصان	کم شدن
اليزاع	بهازه کردن	الوم	خوابیدن

((حرف الواو))

الوجع	درد کردن	الوقوف	ايستادن
الوزن	کشیدن	الوقوع	افتادن
الوصول	رسیدن	الوقاية	پناه بردن
الوضع	نهادن	الولادة	زائیدن

((حرف الهاء))

الهبه	بخشیدن	الهدم	خراب شدن
الهبوب للرياح	وزیدن	الهرب	گریختن
الهز		تكان دادن	

((حرف اليا))

خشکیدن	اليبس
نا امیدی	اليأس
سو گند	السين

ملاحظة عن المصدر

المصدر في اللغة الفارسية على نوعين (اصلي)
(وجعلي) .

المصدر الاصلي هو ما كان مصدراً في الاصل
وعلامته ان ينتهي بلفظ (تَن) و (دَن) نحو :
(نشستن ، القعود ، ماندن ، البقاء ، آمدن ، المجيء)

والمصدر الجعلي هو اسم عربي او فارسي الحق
بآخره لفظ (يدَن) وهو سماعي وليست له قاعدة
ثابتة نحو : (طالبیدن ، الطلب ، فهمیدن ، الفهم ،
خوايیدن ، النوم)

ويشترط في المصدر ان ينقلب فعلاً ماضياً بصيغة
المفرد الغائب عند حذف (ن) المصدرية من آخره

نحو : نوشتن (نوشت - کتب) خوابیدن
 (خوابید - نام) فهمیدن (فهمید - فهم)
 والمصدر الاصلی قبیان (بسیط) و (مرکب)
 البسیط ما کان کلمه واحده نحو : (شنیدن)
 السماع ، نواختن ، الغرف ، خوردن ، الا کل
 والمركب ما كان مرکباً من کلمتین واکثر نحو :
 (باز آمدن ، العوده ، دروغ گفتن ، الـ کذب ،
 در آمدن ، الخروج ، لبخند زدن ، الابتسام)
 وإليك بعض المصادر علی سبیل المثال :

الفتح . گشودن	الذهاب . رفتن
التوقيف . باز داشتن	الوقوف . ایستادن
العیش . زیستن	التعویق . باز ماندن
الرمی . امکندن	الطبخ . پختن
التأسف . دریغ خوردن	الجلب . آوردن
اللطع . لیسیدن	الطفح . سر رفتن
السک . ریختن	النوم . خفتن

السوق . راندن	الشروع . آغاز کردن
المعرفة . شناختن	الزوم . خوابیدن
الوقوع . افتادن	الحراسة . پاس داشتن
الطرق . کوفتن	الاكل . خوردن
العلم . دانستن	الاخذ . گرفتن
الوصول . رسیدن	النظر . دیدن
	القول . گفتن

الكلمات الكثيرة الاستعمال

صعب . سخت	حامض . طُرش
سهل . آسان	ياپس . خشك
ثقیل . سنگین	رطب . تر
خفيف . سبك	قليل . كم
جيد . خوب	كثير . خیلی
ردي . بد	طويل . بلند
صافي . صاف	عريض . پهن

قصیر . کوتاه

عمیق . گود

ناعم . نرم

خشن . زبر

جدید . تازه

عتیق . کهنه

سمین . چاغ

لاغر

کدر . گِلالود

حار . گرم

بارد . سرد

غالی . گران

رخِیص . ارزان

حلو . شیرین

مر . تلخ

ضعیف

الروحیات

گناه

الذنب

خدا

الله

بهشت

الجنة

پیغمبر

النبي

آتش

النار

فرشتگان

الملائكة

مردن

الموت

غاز

الصلاة

ثواب

الثواب

روزه

الصوم

اسماء اعضاء الانسان

الرأس	سر	الاهداب	مُشكان
الدماغ	مغز سر	الحاجب	أبرو
الجمجمة	كاه	البوبوبو	ديده
الشعر	مو	الجفن	يلك
الاذناب	كيسو	الانف	بين
الاذن	گوش	الخد	گونه
الجهة	پيشاني	الشارب	سبيل
العين	چشم	الشفة	لب
اللمحية	ریش	الظاهر	کمر
اللسن	دندان	الصدر	سينه
اللسان	زبان	الشيدي	پستان
الفم	دهن	السرة	ناف
الحنك	جانه	البطن	شکم
الوجه	صورت	الخاصرة	پهلو
الرقبة	گردن	المرارة	تلاخه

المصران	رودها	العصب	پی
الكرش	گیاه	الروح	روان
القلب	دل	النفس	جان
الطحال	سپرز	القمل	خرد
الحوصلة	چینه	الاصبع	ازگشت
الضلع	دنده	الظفر	ناخن
الكبد	جگر	الرجل	پای
الفخذ	ران	كعب الرجل	باشنه
الركبة	زاقو	لعظم	استخوان
الحلقوم	گلو	اللحم	گشت
الابط	بغل	الشحم	پی
الكتف	شانه	الدم	خون
العُضد	بازو	العرق	رك
المرفق	آرنج	اليد	دست
الزند	میچ		

صفات الانسان

اقرع . کچل	أَحْوَل . لَوْح
احمق . لُجَبَّاز	أَعْوَر . يَكْجَشْمِي
كوس . كوسه	أَعْمَى . كُور
صَحِيح . تَنْدُرُسْت	أَعْرَج . شَل
سَقِيم . مَرِاض	بَصِير . بِيْنَا
حَيَّ . زنده	أَحْدَب . گُورْدَار
مَيِّت . مُرْدَه	أَخْرَس . كَنَك
ضَعِيف . لَآغِر	أَطْرَش . كَر
عَجُوز . پِرَزَن	قَوِيَّ . تَوَانَا
طَوِيل . بَلَنْد	جَائِع . گِرْسَنَه
قَصِير . كُوتَاه	عَطْشَان . تَشْنَه
مَرْبُوع . چَارْشَانَه	شَابِع . سِير
مُتَزَوِّج . كَدَاخْدَا	عَاقِل . خَرْدَمَنْد
أَعْزَب . نَا كَدَاخْدَا	بَحْوَن . دِيَوَانَه
يَكْزُر . سَهْتَرَوَن	شُجَاع . بَهَادُر

جَبَان . ترسو	ثِيَاب . بیوه
حَسَنُ الْخَلْق . خوش خلق	غَنِيَّ . توازن کر
سَيِّئُ الْخَلْق . بد خلق	فَقِير . درویش
بَلِيد . کودن	مُرَضَعَة . شیرده
ذَكِي . زود فهم	كَذَاب . دروغ گو
طِفْل . کودک	قَاسِي الْقَلْب . سخت دل
شَاب . جوان	رَقِيقُ الْقَلْب . نرم دل
كَهْل . میان	كَبِير . بزرگ
شَائِب . پیر مرد	صَغِير . کوچک
سَكْرَان . مست	جَاهِل . نادان
سَارِق . دزد	ظَالِم . مستحکم
مُحِب . دوست	عَدُوْل . ملامت گن
عَدُو . دشمن	عَادِل . عدل کننده
حَيَال . فریب ده	مُفْتَن . فتنه انگیز
حَقُود . کینه ور	مُصْلِح . صلح کننده
رَوُوف . مهربان	جَسُور . جسارت کننده

جَمیلُ الصُّورَةِ . خوشگل	جَسیم . تنومند
قَبیحُ الصُّورَةِ . زشت	شَرِیف . صاحبِ شرافت
سُلطان . شاه	وَضِیع . پست
عالم . دانا	عَزِیز . عزت مند
عابد . پارسا	ذَلیل . بی آبرو

اسماء اقارب الانسان

الأب	پدر	الابن	فرزند
الأم	مادر	الولد	پسر
البنت	دختر	بنت الخال	دختر دایی
الاخ	برادر	ابن الخال	دایی زاده
الاخت	خواهر	ابن العم	عمو زاده
الرضیحة	همشیره	بنت العم	دختر عمو
العم	عمو	ابو المرأة	پدر زن
الخال	دایی	أم المرأة	مادر زن
العمة	عمه	الصهر	داماد
الخالة	خاله	العبدیل	هم زلف

الحفید	نوه	الجارية	کنیز
الزوج	شوهر	العبد	غلام
الزوجة	زن	الجار	همسایه
الريبة	دختر زن	العائلة	خانواده
السبط	نوه دختری	الصديق	دوست
ابن الاخت	خواهرزاده	القراية	خویش
ابن الاخ	برادرزاده	القوم	ایل
ابن الرضیعة		همشیره زاده	

((الأكلات وما يتعلق بها))

الحبز	نان	الحامض	طرشی
الطبيخ	پلو	الدهن	روغن
المرق	خوردشت	البيض	تخم مرغ
العجين	خمیر	الزبدة	کره
الدقيق	آرب	الشنين الشنية	دوغ
الملح	نمک	الحس	کاهو
الماء	آب	الرقی	هندوانه

اللحم	گوشت	البطيخ	خربوزه
الحليب	شیر	اللحم المشوي	کباب
اللابن	ماست	الشحم	بی
الجبين	پنیر	المحشى	دولمه
الدبس	دوشاب	المقلي	'سرخ' شده
الحل	سرکه	الحلو	شیرین
البصل	پیاز	المُر	تلخ
الثوم	سیر	العصيدة	کاجی
الکراث	تره	السلق	'بُرک' چقندر
الريحان	نازبو	الجزر	هویج (زردک)
المخاضير	سبزیجات	البطاطة	سیب زمینی
الکؤبرة	گشنیز	السفرجل به	
الهندبا	کاسنی	اليقطين	کدو
الحلبة	شنبلیله	اللفت	شلغم
النعناع	بودینه	الفجل	'ثرب'
الکرفس	جعفری	الطماطة	گوجه قرزنگی

((اسماء الحبوب))

حبصه	النوى	دانها	الحبوب
کنجد	السمسم	برنج	الارز
زرّت	الاذرة	گندم	القمح
فخود	الحُصص	مرجومک	العَدَس
ارزن	الدُّخْن	جو:	الشعير
باقلا	الفُول	دانه	الحب

﴿ اسماء الفواكه والاثمار ومتملقاتها ﴾

التين . انجیر	الفواكه . میوها
اللوز . بادام	الجينة . باغچه
التمر . خرما	البُستان . باغ
القطن . پنبه	الشجر . درخت
القصب . نی	الشمر . میوه
الفُصن . شاخه	النباتات . روئیدنیها
الورد . گل	الرُمان . انار

التفاح . سیب	العِشْب . گیاه
الخوخ . شفتالو	الشوك . خار
العنْب . انگور	الحطاب . هیزم
الزبيب . مویز	الجذع . تنه
العنقود . خوشه	البذر . تخم
الحصرم . قوره	الحبوب . دانه‌ها
المشمش . زردالو	التبن . کاه
الجوز	گردو

الملابس و متعلقاتها

الملابس	رختها	التكّة	بندزیرجامه
سدارة	سداره	الحذاء (الخف)	گفش
برنیطة (قبعة)	شاپو	جوارب	جوراب
قلنسوة	کلاه	القرط	گوشواره
ياقة	گردن بند	الاساور	دست بند
رباط	فکّل	الزر	دگمه
ثوب (قميص)	پیراهن	(نظارة)	المنظارة عينك

غنداق	القماط	تذبان	سروال
(الفراو) الفروء پوستين		(جا كينة) ستره (كت) لباده	
پشم	الصوف	شروال	بنطون
پنبه	القطن	پجامه	پجامه
'كرك	الوَبَر	جلزغه	زخه
ايريشم	الحريو	عبا	الردا
نمخ	الحبيط	ابدست	'جبة
از كشتير	الخاتم	كمر بند	حزام

اسماء الالوان

الاسود . سياه	الابيض . سفيد
الرمادي . خاكستري	الاخضر . سبز
الوردي . گلی	الاحمر . سرخ
الاشقر . سرخ باز	الاصفر . زرد
الساوي . آبي	الازرق . گبود

﴿ محتویات المدرسة ﴾

المُعلِّمُ . آموزگار	القراءة . خواندن
التلميذ . شاگرد	الكتابة . نوشتن
الحبر . مرکب	التعليم . یاد دادن
القرطاس . کاغذ	التَّعَامُ . یاد گرفتن
المُخْبِرَةُ .	دوات

﴿ أسماء ارباب المهن والصنائع ﴾

الكافي	كفشدوز	بقال (بدّال)	بقال
بائع التبغ	تُنزقروش	بزّاز	بزّاز
بستان	باغبان	حلاج	پنبه زن
بلام	کشتیبان	حلاق	سلمان
بَنَاء (معمار)	بنا	جلوآنی شیرینی فروش	اد
بواب	دربان	حمال (بارکش)	حمال
بيطار	دام زشك	حمامي	حمامي
تاجر	تاجر (بازرگان)	حودّی عربچی	درشکمچی

ترجمان	ترجمان	خادم	نواکر
جراح	جراح	خادمه	کلفت
جزار	قصّاب	خازن	خزینه دار
جَمّال	شتربان، ساربان	خیّاز	نانوا
جواهری	جواهر فروش	خزاف	سفال فروش
حانک	جولا	خطّاط	خوشنویس
حدّاد	آهنکار	خفّاف	کفش فروش
حطّاب	هیزم فروش	خیّاط	درزی
حفّار	قبرگن، چاهگن	خیاطه	دوزنده
دلاک	کیسه کش، دلاک	خیّام	خیمه دوز
دلال	دلال	سمّاک	ماهی فروش
راعی	چوپان، شبّان	سمسار (دلال)	سمسار
رَبّان	ناخدا	شوّاک	خاکش
رسام	نقّاش	صانع	زرگر
راقص	{ رَقاص	صاحب الطبعه	صاحب مطبعه
راقصة		صباغ	رنگرز

صباغ الاحذیة . واکی	رقاع . یسہ دوز
صحفی . روزنامہ نویس	زبال . زبالہ کش
صراف . صراف	انس . مہتر
صفار . مسکر	سائق السیارة . شوfer
صواف . پشم فروش	سادن . کلیددار
صیاد (شکارچی) شکاری	سارق (اص) . دزد
صیدلی . اجزاجی	ساعاتی . ساعت فروش
طبایخ . طبایخ (آشیز)	سروجی . سراج
طیب . بزشک	سکا کینی . چاقو ساز
کتبی . کتاب فروش	طیان . گیل کار
کناس . جارو کش	عامل . عملہ
کواز . کوزہ فروش	عطار . عطر فروش
کیمیایوی . کیمیا گر	عواد . عود زن
عامل الا کواز . کوزہ گر	غسال { رخت شوی
مجلد کتب . صحاف	غسالہ { ککازر
محاسب . حساب گر	غواص . غواص

مؤلف . مؤلف	خام . زغال فروش
معام . وکیل . محامی	فلاح . فلاح (برزگر)
محرر . محرر (دبیر)	قابله . ماما
مربیّه . دایه	قاض . قاضی
مرتب الحروف . حروف چین	قرطاسی . کاغذ فروش
مرکب الاسنان . دندان ساز	قصاب جزار . قصاب
مزمین حلاق . پیر تراش سلحانی	قهواتی . قهوجی
مصور . صورتگر . عکاس	قزاز . علاق بند
مطرز . مطرز	کاتب . کاتب (نویسنده)
معلم . معلم (آموزگار)	مغنی . اواز خوان
نحات . سنگ تراش	میکاری . چاروا دار
نخاس . مسگر	مکوی . اتو کش
النقاش . نقاش	ملاح . ملاح (کشتیایان)
نخاس . بنده فروش	ممرض {
نداف . پنبه زن	پرستار { ممرضة
	منجم . منجم (ستاره شناس)

وراق . کتابفروش . کاغذفروش	مهندس . مهندس
ناشر الصحف . موزع روزنامه	میکانیکی . میکانیکی

((آلات ارباب الحرف والصنائع))

المیزان	ترازو	الفأس	تیشه
الابرة	سوزن	المطرقة	کلنک چاکچ
المقراض	قیچی	المخصف	درفش
السکین	چاقو	المسمار	میخ
المذشار	اره	الحبل	تناف (طناب)
الاناء	زرف ظرف	القدر	دیک
المفتاح	کلید	اللوح	تخته
المشقب	برمه	الخشب	چوب
الفحم	زغال	الزجاج	شیشه
الجلس	گج	المالکينة	ماشین
الحجارة	سنگ	المنجول	داس
الرماد	خاکستر	المسحاة	پیل

مشتملات الدور

الدار	خانه	الغرفة	بنجره
المنطرح	بشنام	السقف	آسمان خانه
الغرفة	اطاق	الباب	دور
صحن الدار	جالت	المطبخ	دروازه
السلام	نور و جهان	المنجى	درم و
الدرج	به	السكة	سكون
الرفف	عقيد	المرحاض	كنش آينه
المنزل	به	حديقة الله	بهرت
المنزلة	مكج	حديقة	باغچه
المنزلة	باغ	نافورة	فواره

اثاث الدار

البساط	كليم	السريـر	تحت خواب
الليانات	كاره	الحيحة	چادر
القدر	ديك	المرأة	آينه

المهد	كهوره	ظرف	الوعاء
المنديل	دستمال	چلو صافي	المصفاة
الابريق (آفتابه)	لوانك	كاسه	الاناء
الستار	برده	ألك	المنخل
فراش النوم	رخت خواب	قاشق	الملقعة
الوسادة	بالين	نمكدان	الملحة
المبكنسة	جاروب	جراغ	السراج
السماط	سفره	قايان	النارجيلة
هيزم		الوقود	

الامراض والاوجاع

الوجع	درد	زخم	الجرح
رمد العين	چشم درد	اماس	الورم
العجز	ناتواني	درد سر	وجع الرأس
الجدري	آبله	درد دندان	وجع السن
الحصبة	سر خاك	درد شکم	وجع البطن
ذات الجنب	سينه پهلو	طيش دل	خفقان القلب

وجع الظهر	کمر درد	تب	الحما
وجع الضلع	درد دنده	لرز	الرجف
ترس		الخوف	

﴿ اسما. الادوية ﴾

حب البقر	گاودانه	هليلج	الاهليلج
افیون	تریاک	قصب السكر	قصب السكر
حرمل	اسپند	سنا	سنامکی
عنب الثعلب	تاج ریزی	رازیانہ	حبة حلوة
العرق الحار	زنجفیل	حب الحفرجل	بهدانه
کزبره	گشنیز	میخاک	قرنفل
شمع العسل	موم	زدجوبه	کرکم
تیهان	شکرتقال	اسبرزه	قطونیا
دم الاخوين	پرسیاوشان	کافشه	قرطم
الاقحوان	بابونه	خاکشیر	خوبه
دهن الزيت	روغن زیت	ناخونک	اظافر

زرقیون	صور نیچ	دهن اللوز	روغن بادام
عشبة	یاسمین بر	دهن الخروع	روغن کرچک

((السماء ومتعلقاتها))

السماء	آسمان	السحاب	ابر
الشمس	آفتاب	المطر	باران
القمر	مہتاب	الريح	باد
الهلال	ماه	الثلج	یخ
الثريا	پروین	الحالوب	زنگر
النجم	ستاره	الندى	شب نم
الفلك		سپهر	

((الارض ومتعلقاتها))

الارض	زمین	الحديد	آهن
البحر	دريا	الذهب	زر (طلا)
البر	خیشکی	الفضة	نقره، سیم
المدينة	شهر	النحاس	مس

القرية	ده	الرصاص	سرب
الشارع	خیابان	الزئبق	جیوه
السوق	بازار	الساحل	لب
التراب	خاك	الحصى	ریك
الطين	گل	الباقوت	لعل
الحجر	سنگ	الدر واللؤلؤ	گوهر
الجبيل	کوه	المعدن	كان

((الحيوانات المجنحة))

الديك	خروس	فرخ الدجاجة	جوجه
الدجاجة	مرغ	الحمامة	کبوتر
النعام	شتر مرغ	البعوضة	پشه
البط	مرغ آبی	البرغوث	گدگ
الوز	قاز	(اعضاءها)	
البوم	جغد	المنقار	نک
الجراد	ملخ	الريش	پر
الحفاش	شب پره	الجناح	بال

دُنب	ادب	الصفور	گنجشک
برنده	الطیر	الغراب	کلاغ
چینه	الحوصلة	المدلیب	القُمَری بلب
مگس		الذباب	

((الحشرات))

کارتن	العنکبوت	مار	الحیة
مورچه	النمل	گُردم	العقرب
کرم	الدود	سوس مار	الضب
سوسکه	الخفاه	موش	الفأر
بید	العثة	الوزغ (ابو بزیض)	چلپاسه
نیش گُردم		ذنب العقرب	

((الحيوانات البرية))

میدون	القرَد	شیر	الاسد
پلنگ	الفهد	آهو	الطبی
بیل	الفیل	کفتار	الضبع

الذئب	گُرک	الثعلب	روباه
الذئب	خُرس	القنفذ	خارپشت
الخنزیر	خوک	الارنب	خوگوش
أبن آوی		شغال	

((الحيوانات الالهية))

الحمير	خَر (الَاغ)	الغنم	گوسفند
للفرس	أسب	الحروف	بره
البغل	قاطر	النعجة	میش
البعير	شتر	البقر	گاو
المعز	بُر	القرن للبقر	شاخ
الجلبي	بزغاله	حافر الخيل	سم اسب
المر	گربه	ظلف الغنم	کفش گوسفند
الكلب		سك	

((الحيوانات البحرية))

السمك	ماهی	السلحفاة	لاک پشت
الغرفدع	قورباغه	السرطان	خرچنگ

الحيوت	نهك	الروبيان	ماهيان رينه
--------	-----	----------	-------------

((ما يتعلق بالبحر))

السفينة	كشتي	المرساة	انكر
الموج	خيزاب	الحق	كودي
النهر	جوى آب	العرض	بني
شراع السفينة	داديان كشتي	الطول	درازي

((آلات الحرب))

المدفع	توب	البندقية	قفتك
المسدس	ورور	الرمح	نيزه
القنبلة	دانه	السكاكين	چاقو
البندقية	كلوله	القوس	كان
السيف	شمشير	السهام	تير
الخنجر		كلزد	

((کلمات کثیرة الاستعمال))

کان	بود	کارتا	بودند
کانا	بودند	'کن	
کانوا		کنت	بودی
کانت	بود	کنتها	بودید (شما و دو نفر)
کنتم	بودید	عندما	پیش ما
کنت	بودی	عندکم	پیش شما
کنتما	بودید	عندهم	پیش آنها
کاتن		کان عندی	پیش من بود
کنت	بودم	کان عندک	
کا	بودیم	کان عندک	پیش تو بود
عندی	پیش من	کان عنده	
عندک		کان عندها	پیش او بود
عندک	پیش تو	کان عندنا	پیش ما بود
عنده		کان عندکم	پیش شما بود
عندها	پیش او	کان عندهم	پیش آنها بود

✽ منازل عامة ✽

رستوران (لوقانده)	فندق (لوكانده)
مهمانخانه	معظم (اكل)
دكان	حانوت (دكان)
قهوه خانه	مقهى
سنا	سينما
تيا تر	ماهى (تيا ترو)
نمايشگاه	معرض
خیابان	شارع
شهربانى	دائرة البوليس
مرکز نظام	المسکر
رئيس اداره تفتيش	مدير جوازات السفر
(تذکره گذرنامه)	
ادارت خط آهن	مصصلحة السكة الحديدية
استاسيون	محطة
ميدان	ميدان

میدان چهار راه

میدان ذو اربعة طرق

راغهای ملی

حدائق عامة

❦ في الدوائر والوظائف ❦

(بارك سلطنتي) درباري

البلاط الملكي

وزارت داخله

الوزارة الداخلية

وزارت خارجيه

الوزارة الخارجية

وزارت پيشه و هنر

وزارة الصناعة والحرف

مجلس اسنا

مجلس الاعيان

مجلس ملي

مجلس النواب

پارلمان

بيت الامة (البرلمان)

ديوان جزاء

دائرة الجزاء

رئيس محكمه جزاء

حاكم الجزاء

اداره عدليه

العدلية

شهر داري

دائرة البلدية

رئيس بلديه

امين العاصمة

والی	استاندار
مُتصرف	فرماندار
مدیر المعارف	رئیس فرهنگ

❦ في الصباح ❦

من یقرع الباب	کیست کوبنده در
انني صديقك	من دوست شما هستم
كيف حال الطقس	هو چگونه است
انه يوم جميل	روز بسیار خوب است
احضر لي معطفي	روسی مرا بیاور
الجو بارد جداً	هو امروز خیلی سرد است
الجو حار الآن	حالا هو اگر گرم است
هل تمطر	آیا باران می آید
نعم وسأحضر لك مظلك	بلی خواهم آورچتری شما را
احضر لي كوباً من الشاي	برای تـك کوب چای بیاور
سأحضر لتناول الطعام	خواهم آمد برای خوراك خوردن
هل - آل احد عني بالامس	ایا کسی از من پرسید

محمد از شما پرسید	سأل عنك محمد
من بیرون خانه بودم	كنت خارج المنزل
چنانچه مرتبه دیگر آمد	اذا جاء مرة ثانية يحب ان
باو بگو از-ظار بکشد	ينتظر في

❦ في المكتب ❦

ایا بسته آمد	هل جاء البريد
همانا آمد	نعم جاء الآن
دو نامه و یک روز نامه دارید	ولك مکتوبان ومجلة واحدة
برای من پست آماده کن	احضر لي البريد
آیا پست هوایی آمد	هل جاء بريد الطيارة
آیا کارهای پس افتاده از	هل لدينا اشياء معطلة من
روز گذشته داریم	الامس
نه ای آقای من	لا يا سيدی
گذاردم نامه هارا روی	وضعت الرسائل كلها على
میز ابرای امضاء	مكتبك لامضاءها
برای کی این عنوان مینویستد	لمن تكتب هذا الخط

لاختي سعاد
ارسل الخادم ليشتري لي
طوايع برید
عندي مجموعة من طوايع
الملك غازي
هل تحب رؤيتها
يسرني هذا
لقد سألت عنك بالامس
ذهبت لبنك الشاهي
لاحضر نقوداً
جئت فقط لزيارتك
سأعود الي بيتي
لماذا انت في عجلة (مستعجل)
انا مشغول جداً اليوم
اذا امكرك احضر غداً
اريدك لبعض الاعمال المالية
المهمة

براي خواهرم سعاد
نو کردا برای من روانه
کن که تمبر بخرد
نزد من تمبر ملک غازي
موجود است
ایامیخوا هیدانهار ایه بینبد
بصیار خورسند خوام عدد
دیروز از شما پرسیدم
رفتم بانك شاهي كه پول
بگیرم
آدمم براي دیدن شما
برمیگردم بخانه ام
چرا شما شتابنده هستید
من خیلی کار دارم امروز
چنانچه توانستید فردا زودما یابید
شمارا برای کار های مالیه
میخواهم

هل ادبك اعمال اخرى؟	آیا کارهای دیگر دارید؟
أصل بي تليفونية أ إذا	بن برس تلفونی چه آنچه
اردت اي شي	هر چیزی خواستید

عبارات كثيرة الاستعمال

فوق الكل	بالا تر از همه
جداً ملبح	خیلی قشنگ
طبقاً للأصل	موافق اصل
مرة واحدة	یک مرتبه
وكذلك ايضا	و همچنان (ایضا)
حتى الآن	تا حالا
على كل حال	بهر حال
مهما كلف الامر	هر قدر که مطلب سخت باشد
لا فرق بينهما	فرق میان آنها نیست
على الاكثر	روم رفته (غالباً)
بالسر الاصلی	بقیمت اصلی
غير مرة	مرار متعدد
بعد قليل	بعد از مدت کمی
بالتدریج	تدریجاً (کم کم)

على هذه الفكرة

قبل ان انسى

بهذه الطريقة

وفقاً لمرادكم

بناء على ذلك

مهما كان قليلاً

مهما طال الليل

مع انه

لو لا انه

الى الابد

لاوقت الحاضر

رغم اني

من المحتمل

من الممكن

عوضاً عن ذلك

بدلاً منه

حسب فكري

علاوة على ذلك

كيفما كان

بر این فکر

قبل از آنکه فراموش کنم

باین اوسيله

مطابق مرادتان

بنا بر این

هر قدر کم باشد

هر قدر شب بلند باشد

با وجود آن

ولو آنکه

تا آخر زمان

برای زمان حاضر

بعجوریت من

محتمل است

ممکن است

بعوض آن

عوض آن

بر وفق فکری

زیاده بر آن

هر چه خواهد باشد

بهر حال	علی ای حال
در حضور عالم	بمحضور العالم
متماثل	علی التوالی
زیر آسمان	تحت السماء
در آسمان	فی الفضاء
از ابن قبیل	من هذا القبیل
عین مطلبست	عین المطلوب
نظر باینکه	نظراً الی ذلك
از وقتی بوقتی	من وقت الی آخر
از آن ناتج میشود	ینتج من ذلك
هر روز یک مرتبه	مرّة فی البوم
دفعه دیگر	مرّة اخرى
شبیه دو مرتبه	مرتین فی اللیل
از آن وقت	من ذلك الحین
بفرض آنکه	علی فرض
آهسته باش	علی مهالك

از زمان دور	من مدّة بعيدة
از زمان نزديك	من مدّة قريبة
مختصراً	وبالاختصار
مأمول است از شما	الأمل منكم
سياه مانند زغال	اسود كالفتح
سرخ مانند خون	احمر كالدم
سفید تر از ماس	ابيض من اللبن
سفید تر از یخ	ابيض من الثلج
بادی کمتر از سوزن	ارفع من الابرة
خشکتر از سنگ	انشف من الحجر
زودتر از برق	اسرع من البرق
ارزان تر از خاک	ارخص من التراب
فصل تابستان داخل شد	دخل فصل الصيف
فصل زمستان گذشت	مرّ فصل الشتاء
فصل بهار نزديك شد	قرب فصل الربيع
میخواهم از او خلاص بشوم	اريد ان اتخلص منه

سَكَرَتْ لَيْلَةُ الْبَارِحَةِ
لَا تَعْدِلُ عَنْ هَذَا الْمَشْرُوعِ

فَرَّقَتْ فِيمَا بَيْنَنَا

امش فِي ادَبِكَ

لَا تَجْرَأُ اَنْ تَفْعَلَ ذَلِكَ

عِنْدَمَا تَنْتَهِي تَعَالِ اِلَيَّ

يَحِبُّ اَنْ يَتَدَاخَلَ فِي كُلِّ امْرٍ

هَذِهِ مَسْأَلَةٌ يَطْوُلُ شَرْحُهَا

عِنْدَهُ مَحْضُومٌ كَثِيرَةٌ

هَذِهِ مُشْكِلَةٌ يَصْعَبُ

حَلُّهَا

اِنِّي مُتَحَيِّرٌ حَذَّاءً

فَقَدْ حَوَّاسَهُ مِنَ الْغَضَبِ

دِشَبِ گَزْدَشْتِه مَسْت بُوْدَم

اَز اَيْنِ كَلَّا صَرْفِ نَظَرِ نَفَرِ مَائِدِ

مِیَانِ مَا تَفَرَّقِه اِنْدَاخْتِ

بَا اَدَبِ خُوْد رَا بَرُو

جَسَارَتِ کِه اَیْنِ کَار رَا بَکَنِی

وَقْتِیکِه نَمَامِ مِیَکَنِی نَزْدِ مَنِ یَا

مِیَخُوَا هَدَدِ رَهْمَةِ اُمُوْر

مَدَاخِلَه بَکَنْدِ

اَیْنِ مَسْأَلَةُ شَرْحِشِ طَوْلَانِی

اَسْتُ

رَنْجِ بَسِیَارِ دَارِدِ

اَیْنِ مُشْکَلَه حَلِّ اَن

مَسْخَتِ اَسْتُ

مَنْ خِیْلِی مُتَحَیِّرِم

اَز غِیْضِ حَوَّاسِ خُوْد رَا

گَمِ کَرْدِه

خواشمندم مهلتم دهی	وسّع لی من فضلك
مرا در ضیق مگذار	لا تضایقنی
هر چه داری بمن بده	اعطی کل ما عندک
غنیمت شمر د دوری مرا	انتہز فرصة غیابی
تو سبب تمام آنها میباشی	انت السبب فی کل ذلك
نیتوانی بدرجه انهارسی	لا تقدر ان تجاریهم
کاری از پیش خود ممکن	لا تفعل شیئاً من نفسک
در اثناء تعبیر	فی سیاق الکلام
فائده از رفاقت ایشان نیست	لا فائدة من معاشرتهم
نزدیک بود که مراد یوانه کنند	کاد ان یجتنی
نزدیک بود که از خوشحالم	کدت ان اطیر فرحاً
پروزم	
کسی را غیر آن دوست نمیدارم	لا یُعجِبُنِ سِوَاهَا
بهترین چیزی که ممکن باشد	احسن ما یکون
بنظرم رسیدی	دخلت فی نظری
دیشب گذشب نزد ما بود	کان عندنا فی الیلۃ الماضیة

في المركبات

﴿السائل والمجيب﴾ ((برسنده وجواب دهنده))

كيف حالك السائل احوالت چه طور است

جداً جيد المجيب خیلی خوب است

این كنت س کجا بودی

كنت في الدار م خانه بودم

ما تفعل في الدار س چه میکنی در خانه

لم افعل شيئاً م چیزی نمیکنم

این اخوك س برادرت کجا است

ذهب مع ابي م با پدرم رفت

من بقي في الدار س کی در خانه ماند

لم يبقَ أحد م کسی نماند

غلا تم باب الدار؟ س در خانه را بستید؟

نعم غلقناها م آری بستیم

هلاً تخافون من السراق س ایانمیترا سید از دزدان

م	لم يتمكن السراق عاينا	م	دادان نیتوانند بالای ما
س	این تذهب الآن	س	هالا کجا میروی
م	اذهب الى المدرسة	م	مدوسه میروم
س	متو ترجع	س	کی برمیگردی
م	في الساعة العاشرة	م	ساعت ده
س	بای غرفة تدرسون	س	در کدام اطاق درس
			میخوانید
م	في الغرفة العالية	م	در اطاق بالائی
س	من يُدرّسکم	س	کی درستان میدهد
م	ارنن عمي محمد	م	پسر عمویم محمد
س	كيف تجدون تدریسه	س	چگونه درس اورا میبینید
م	هو احسن المدرسين	م	آن بهتر از همه آموزگاران
س	هل يعلمکم الخط	س	اینانوشتن یادتان میدهد
م	نعم في الاسبوع مرة	م	آری هفته یک مرتبه
س	کم مرة يومياً يدرّسکم	س	روزی چند مرتبه
			درستان میدهد

م روزی دو مرتبه	یومیاً مرتین
س در شب و روزیانه	فی اللیل و فی النهار ام لا
م آری هر روز شب و روز	نعم فی کل یوم لیلاً نهاراً
س ایرادر روز پنجشنبه	هل تفتخ المدرسة یوم
مدرسه و از میشود	الحمیس
م آری هر روز	نعم فی کل یوم تفتخ الا
میشود مگر روز جمعه	یوم الجمعة
س نیز هم برادرت باشما	اخوك معك ایضاً
است	
م برادرم با من نیست	لیس معی اخی
س چرا باشما نیست	لماذا لم یکن معك
م چونکه خیلی بازی	لانه کثیر اللعب
میکند	
س پدرت او را نمیزند؟	لم یضربه ابوك؟
م میترسد میگززد	یخاف ان یرب
س ایابول دارد	هل عنده دراهم

نعم يأخذ من امني

م آری از مادام میگردد

بأي وسيلة يأخذ منها

س بچه وسیلت از او

میگیرد

يخدعها بالضحك

م بخنده اورا ریشقند میکند

فاذا ما اعطته الدراهم

س پس اگر باو بول نداد

يخدعها بالبكاء

م اورا ریشقند میکنند

بگریه

اذن الخداع عنده سهل

س پس ریشقندی پیش

او آسان است

نعم شغله الخداع

م آری کارش ریشه دی

هلا يخاف من ابيك؟

س مگر از پدرت نمیترسد؟

لم يخف من كل احد

م از هیچکس نمیترسد

حتى من أختك الكبيرة

س چه از خواهر بزرگت

بل من جميع اخواتي

م بلکه از همه خواهران من

اين اخوك الكبير

س برادر بزرگت کجا است

مضي يشتري لما حطباً

م رفت هیزم برای ما بخرد

س جگر میکنید درهیزم	ما تصنعون في الحجاب
م میسوزانیم برای بختن	نحره لاجل الطبع
س روزی چند مرتبه میبزد	كم مرة في اليوم تطبخون
م روزی دو مرتبه یا بیشتر	یومياً مرتین او اگر
س چرا خیلی میبزد	لماذا كثيراً تطبخون
م چونکه مهمان برا	لأنه یأتینا ضیف
س کندها هستند مهمانان	من هم الضیف
م از دوستان و خویشقان	من اصداقنا واقربائنا
س در هر روز یا در بعض روزها	في كل يوم او في بعض الايام
س بلکه در بیشتر روزها	بل في غالب الايام
م کی در این روز آمد پشیمان	من اتا کم في هذا اليوم
م امروز کسی برای ما نیامد	اليوم ما اتنا احد
س پس خانه ما بیا	اذن تعال لدارنا
م اگر تو از قسم می آیم	اذا تمكنت اجدی
((شاگرد و آموزگار))	التلميذ والمعلم
المعلم آیدر سترانوشتی	هال کتبت درسک

لا یاسیدی سَأ کتبه	التأمید نہ آفا خواہم کوا نوشت
لماذا ما کتبه	۴ چرا انرا ننوشتی
کنت مشغولا	ت کارداشتم
ما کان شغاک	۴ کارَت پہ بود
بعثنی ابي	ت پدرم مہر افروستاد
التي اين بعثک	۴ کجا تور افروستاد
بعثنی الي السوق	ت بیازار مہر افروستاد
ما تفعل في السوق	۴ چہ میکنی در بازار
اشترى لبناً وتمرًا	ت ماست و خورما میخرم
اذن لماذا ابطأت	۴ بس چرا دیر کردی
مضيت للذوق الكبير	ت بیازار بزرگ فتم
ما تصنع هناك	۴ چہ میکنی آنجا
اطلب الشيء الرخيص	ت بی ازان میگردم
لماذا لم يبعث ابوك اخاك	۴ چرا پدرت برادر ترا فرستاد
لان اخي لم يكن في الدار	ت چونکہ برادرم خانہ نبود
لماذا تكذب	۴ چرا دروغ میگوئی

لا والله لم اكذب

ت نه بخدا دروغ نمیکویم

سوف اسأل اباك

م خواهم پدر ترا پرسید

ان شئت فاسئله

ت اگر خواستی اورا پرس

فاذا قال انك تكذب

م اگر گفت تو دروغ

میکوئی

اضربني واطردني

ت مرا بزن و بیرون بکن

اذن قوم و اكتب درسك

م بس باشو و در ستر بنویس

لم اتمكن لان محبرتي

ت نمیتوانم چونکه دواتم

مكسورة

شکسته است

من كسرها يا كذاب

م کی آن را شکست ای دوغگو

كسرها التلامذة

ت شاگردان او را شکستند

اشتر محبرة اخرى

م دوات دیگر بخر

ما عندي دراهم

ت پول ندارم

استقرض من اخيك

م از برادرت نسیه بگیر

لم يعطني اخي قرضاً

ت برادرم بمن نسیه نمیدهد

اذن خذ هذه المحبرة

م بس این دوات را بگیر

قلمي ايضاً مكسور ت قلم من نیز شکسته است

يظهر انك تحب الكماله م معلوم میشود تنبلی را

دوست میداری

ابدا لا احب الكماله ت هیچ تنبلی را دوست نمیدارم

ان قم اقرأ درساك م بس باشو درس ترا بخوان

نعم كما تأمر ت آوی همینکه میفرمایی

اقرأ بصوت عال م بصدای بلند او را بخوان

على عيني ياسيدي ت بالای چشم ای آقای من

البائع والمشتري ((خرنده و فروشنده))

بكم تبيع الحبز المشتري نان را به چنده

مفروشی

الحقة في تسعة قرات البائع حقه را به نه قران

هذا جدا غالي م این خیلی گرانست

انت بكم تشتريه ب تو چند میخری

في ستة قرات م درشش قران

اذعت علي شغاك ب بروی کارت

لا تعطني بعده ديناً م پس ازان بمن نسيه نده
 خذ الخبز علي هذا الشرط ب نانرا ن بهمين شرط بکير
 بدل هذا الخبز م اين نانرا عوض کن
 خذه ولا تتكلم كثيراً ب بيرش وخبلي حرف نزن
 اذن نقص لي من ثمنه م پس از قيمتش کم بکن
 انا بعتك لك بالرخصر ب باراناي من فروختمش
 براي تو

لا بل جداً غالي م نه بلکه خيل گرانست
 اذهب واسأل الخبازين ب برو بپيرس از نانواها
 انا اعرف ثمنه م من قيمتش راميشناسم
 ربما انك لم تفهم ب شايد تو نيفهمي
 اسكت لا تتكلم بالسوء م ساكت شو بيدي حرف نزن
 اعطني خبري و اذهب ب نانرا بده و برو

-۵۵-

المريض والطبيب < بیمار و حکیم >

كيف تري نفسك ط چه طور خود ترا مي بيني

م	خود مرا میبینم	م	اخذ نفسي رديت
ط	نتس خوب خواهر شوي	ط	لا تخف سوف تتحسن
م	میت رسم بزم	م	اخاف ان اموت
ط	نه نه چیزی در تو نیست	ط	لا لا ما فاك شي
م	خیلی تشنه میشوم	م	كثيراً ما اعطش
ط	آبادوارا خوردي	ط	هل شربت الدواء
م	آری دیشب خوردم	م	نعم شربته البارحة
ط	آیا چیزی بتو اثر کرد	ط	هل اثر معاك شيئاً
م	هیچ نفعی از او نگفردم	م	ابداً لم احصل منه نفعاً
ط	خواهم بهتر از آن بتوداد	ط	سوف اعطيك احسن منه
م	دوائی میخواهم تشنگی	م	اربد دراه يقلل العطش
	را کم کند		
ط	میدهدمت همان جور که	ط	اعطيك حسبما تأمر
	میفرمائی		
م	چه طور مرا میبینی امروز	م	كيف تجدني اليوم
ط	امروز تو بهتر از دیروزی	ط	انبت اليوم احسن من امس

ارجو ك ان تتوجه لى	م	خواهش دارم بمن توجه كنى
لا تكثر شرب الماء.	ط	خیلی آب نخور
لم اتمكن من حرارة قلبى	م	نیتوانم از گرمی دلم
ستتحسن شيئاً فشيئاً.	ط	كم كم خوب خواهد شد
اجد الان الماء فى رأسى	م	حالا درد میبینم توی سرم
ابتلع حبة من الاسبرين	ط	يك دانه اسپرين ببلع
ماذا آكل فى النهار	م	چه چیز در روز بخورم
اشرب ماء الدجاج واللحم	ط	آب جوجه و گوشت بخور
متى تتحسن صحتى	م	کي خوب میشوم
بعد يومين او ثلاث	ط	بعد از دوسه روز
هل يضرنى المشي	م	آیا راه رفتن بمن ضرر
		میکند
لا بل ربما ينفعك	ط	نه بلکه برای تو نفع دارد

((المسافر وصاحب المنزل)) ((مسافر بامنزل دار))

هائى عندكم شقة للإيجار؟ م آیايكه برنمانى داريدبراي اجاره

نعم عندي فهل تريد ص آری دارم . ایا میخواهی
 شقة في الدور الاول ابرتانی که در طبقه اول
 الثاني یادوم باشد

اريد شقة في الدور م میخواهم يك ابرتانی که
 او الاول در طبقه اول باشد

هل تريد مفروشة؟ ص آری میخواهی مفروش باشد
 نعم اريدها مفروشة م آری میخواهم مفروش
 باشد

تفضل لا تريكها ص بفرماتا که نشان بدهم
 هذه الشقة كبيرة جداً م این ابرتمان خیلی بزرگ است
 تفضل لا تريك غيرها ص بفرما دیگر برابشمانشان بدهم
 هل يتبع هذه الشقة م ایا تابع این ابرتمان
 غرفة اخرى؟ اوطاق دیگری هست

نعم يتبعها اودة ص آری تابع او اطاق هست
 لاخادم براي نوکر

كم الاجرة يا سيدتي؟ اقا چند است اجارا او

اتریدها لمدة سنة او ص ایا اور اقامدت يك سال
سته اشهر؟ میخواهی باشش ماه

ربما ابقى ستة اشهر م شاید تامده شش ماه بمانم
اقدر اعطيها لك بمائتين ص میتوانم اور ابدویست
وخمسين قراناً و پنجاه قران بدهم

انها غالية جدا ياسيدي م اقا خیلی گران است
لاياسيدي ايست غالية ص خير اقا از جهت پا کیزگی
من حيث نظافتها و منظرها و منظر گران نیست
نعم شقة جميلة ولكن م آری ابرتمان مقبول است
الاجرة غالية جدا ولكن اجاره اش خیلی
گران است

هل تريد ان اريك ص آیا میخواهی ابرتمانی که در
الشقة التي في الدور الثاني طبقة دوم است
بشما نشان بدهم

ايوجد فرق عظيم م آیامیان این دو طبقة فرق
بينهما؟ زيادي هست؟

لا یاسیدی . هاهي ص خیراقای من . این است
الشقة . پرتان

انها نیست کبیره جدا م این خیلی بزرگ نیست
ولکنها تسمی ولکن مرا کافی است

تفضل لاریک غرفه ص بفرما که اطاق خواب را
النوم . بشانسان بدهم

هل هذه الغرفة تطل علی م آیا این اطاق مسلط بر
الشارع . خیابان است

لا یاسیدی ولکنها ص خیر آقاي من ولکن
تطل علی الجنينة مسلط بر باغچه است

افضلها لکی لا تیقظني م این را بهتر می شمارم تا که
موضوعاً مرور العربات صدا و غوغای روندگان
مرا بیدار نه کند

کم اجرة هذه الشقة ؟ م چه قدر است کرایه

این پرتان

لا اقدر ان اؤجرها ص نمی توانم کمتر از دو صد
 بأقل من مائتین قران قران اؤرا کرایه دهم
 اقبل ان آخذها بالاجرة م قبول دارم انرا بر حسب
 التي تطالبها طلب شما میگیرم

—۳۵۳—۳۵۳—۳۵۳—

في البوسته در بوست

هل انت البوسته ام لا ؟ آیا بوست رسید یانه ؟
 ماهي ايام وصول البوسته چه است روزهاي رسیدن
 بوست.
 ماهي ايام قیام البوسته چه است روزهاي
 مسافره بوست
 عندي جواب اريد ارساله جواب دارم میخواهم
 بفرستم.
 هل انت لي جوابات بهذه آیا جوابي دراین بوست
 البوسته ؟ برایم آمد

لك جواب و جريدة	يك روزنامه و يك جواب
متى انت البوستة	براي شما هست چه وقت پست آمد ؟
وصلت البارحة مساء	ديروز عصر وارد شد
لك جواب مسجل	يك جواب سفارشی داريد
اين محل توزيع الخطابات	كجا است جای توزیع مكاتیب
هذا هو خطاب لك ايها السيد	اين است جواب سفارشی شما ای آقا
اشكرك	تشكر مينمايم
كيف أما وصلهم خطابي ؟	آيا جواب من نرسيد بايشان
هل نسيت ان تضعه	آيا فراموش كردي مکتوب را
في البوستة	بدهي پست
لا : انا وضعتـه في الصندوق بنفسي	نه : كتاب را بدمت خودم نهادم در صندوق
وانا عنوته بالضبط فمن المستحيل انه يكون قد فقد	ومن آدرس را بطور واضح نوشتم و محالست كه گم بشود

سأذهب حالا واستفهم پس الآن میروم از پشت

من البوستانه جویا میشوم

ارسلت خطاباً لبغداد فكم مکتوبی فرستادم ببغداد

یصل . واونرسید

انني مستغرب من ذلك! من متعجبم از آن!

متی ارسالت خطابك؟ چه وقت فرستادی مکتوب ترا

من قبل عشرة ايام قبل ازده روز

كيف علمت انه لم یصل از کجا فهمیدی آن نرسید

من خطاب وصالني الآن از جوابی که الان بمن رسید

من فضلك دعني اری خواهش دارم بگذار که

الظرف . با کترا ببینم

انه ختم في بغداد في الخامس آن مهر بوست شده در بغداد

عشر من الشهر . واليوم بتاريخ پانزدهم ماه و امروز

سابع عشر مضي عاينه هفتم است دوروز

يومين في الطريق براو گذشت که در راه است

فی القهوة

در قهوه

تمال نذهب الى القهوة

بیابیرویم قهوه خانه

تفضل انذهب

بفرما تا برویم

هل تشرب الشای

آیا چایی مینوشی

کلا فانی اريد ان اشرب قهوة

نه من میخواهم قهوه بخورم

وانت یاسیدی ماذا تشرب

و شما آقا چه مینوشید

اذا اشرب الشانی

بنده چایی مینوشم

اتسمح یاسیدی باعطا

آقا اجازه میدهی بدادن

هذه الجریدة

این روزنامه

نعم تفضل خذها فانی

آری بفرما بگیر چون بنده

قرأتها

خواندمش

هل تهـمك الاخبار

آیا باخبار سیاسی اهتمام

السیاسیة ؟

دارید

لا یاسیدی فانی اطالع

نه آقا بنده امور تجارتی

الاخبار التجارية فقط

را مطالعه مینمایم

لا توجد اخبار مهمة في اخبار مهمی در این
 هذه الجريدة روزنامه نیست
 دعنا ندفع ما علينا بگزار بدهیم آنچه بر ما
 ونذهب هست و برویم
 دعني ادفع الآن وانت بگزار الآن بدهم و شما
 تدفع مرة اخرى دفعه دیگر بدهید
 اشكرك دعني ان ادفع انا متشكرم بگزار من بدهم

— ۲۴۳ — ۲۴۳ — ۲۴۳ — ۲۴۳ — ۲۴۳ —

في الفسحة در گردش

هذا يوم جميل امروز روز خوشی است
 احب ان اتفسح دوست دارم که گردش کنم
 هيا بنا نتفسح برای تفریح مهیا بشوید
 اينما اذهب تأتي معي؟ هر کجا میروم همراه من میانی
 نعم انا مستعد ان ارافقك آری همراه بودن تو حاضر
 تفضل نذهب الى حديقة العامة بفرما برویم باغ ملی

ماذا یوجد هناك ؟ آنجا چه پیدا میشود

هناك یوجد اسباب الراحة وسائل آسایش هم نسیم

ورشم النسیم خوشی و بوئیک میباشد

هل الحديقة بعيدة ام ايا آن باغچه دور یا نزدیک

قريبة . است .

نعم انها قريبة بقرب آری نزدیک بانك مالی

المصرف (البانك) الملی میباشد

انها الحديقة جميلة ولا یوجد این باغچه بسیار خوش صفا

نظيره الا فی العواصم است و نظیر او فقط در پایتخت

الكبری . های بزرگ پیدا میشود

انظر الى هذه الاوراد نگاه کن باین گماهی لطیف

النضرة والاشجار العالیة کن و درختهای بلند

اسمع تغريد البهائم گوش کن بچنجه بلبل

الشجيرة خوش آوازا

هيا لنجاس تحت ظل هذه بفرما زیر سایه این درخت

الشجرة قليلا امام البركة بنشینیم بکفدری مقابل

وَتَشَاهِدُ فَوْرَانِ الْمَاءِ مِنْ
دَاخِلِهَا وَسَبِيحَ الْبَطِّ فِيهَا
حَقِيقَةُ أَنَّ هَذَا الْمَنْظَرَ
لَيَعْجَبُنِي كَثِيرًا

—258351—351—351—

بین محبوب و حبیبتہ

یا عزیزِ تری رفقا بحالی
ماذا صنعتُ بحالک ؟
ای عزیزم دوستی تو
مراتلف کرد
از برای چه مرادوست میداری
چونکه خیلی خوشگن هستی
و شما هم مانند من خوشگلی
آیا تو مرا دوست میداری
آری ای آقا بدتر از دوستی تو را

اذن ارجو منك شيئاً پس خواهش دارم يك

چيزي از تو

وما ذلك الشيء يا سيدي ؟ و آن چه چيزی است ای آقا

نجتمع في الحديقة كل يوم در باچه هر روز جمع ميشويم

في اي وقت نجتمع در کدام هنگام جمع ميشويم

نجتمع وقت العصر هنگام عصر جمع ميشويم

لا اتمكن في ذلك الوقت نميتوانم در آن هنگام

اذن بأي وقت تتمكنين پس در کدام هنگام ميتوانی

وقت ان ينام والدي هنگام ميکه پدرم ميخوايد

متي ينام ابوك ؟ کی پدرت ميخوايد ؟

كل يوم بعد الظهر هر روز بعد از ظهر

الآن اين تذهبين پس حالا كجا ميروي

اريد ان اشترى باقة ورد ميخواهم يك دسته گل ميخرم

من اي اقسام الورد تشرين از چه جور گل ميخری

من الورد الاحمر الطيب گل سرخ خوشبو

صورة دعوة

- ١ -

حضرة الاخ العزيز .. مع تمام الاحترام نتقدم اليكم
بتعدييع افكاركم ومضايقة خواطركم السامية . بماياتي
بتاريخ ٩ رمضان وعندما تأزف الساعة الرابعة يعقد في
عمارة مدرسة السعادة احتفال مشتمل من اناس محبين
للمعارف وشبان هم من المعرفة كخلاصة لهذه المدينة كل
ذلك لهذا كره بأمر يعود بالمنفعة العامة ويسبب انتشار
المعارف والعلوم . لهذا باسم المعارف نتقدم اليكم بطلب
حضوركم الشريف في الحاضرين بالوقت المزبور وبال محل
المذكور وبهذا يدخل السرور على قلوب الحاضرين اولا .
وتستفيد البلاد من آرائكم ومعلوماتكم في هذا المقام نائياً
الرجاء ان تقع هذه الدعوى منكم موقع القبول وبذلك
تجماونا من الممتونين وهنأ نرفع اليكم اعلى مراتب اخلاصنا
الصميم دامت ايامكم بالسعادة خافلة .

صورت دعوت

- ۱ -

برادر عزیز .. بانهایت توقیر تصدیق افزای خاطر
معرفت مظاهر عالی میشود که بتاریخ ۹ شهر رمضان
چهار ساعت از دسته گذشته در عمارت مدرسه سعادت .
انجمنی از آقایان معارف خواه و جوانان دانش این ربرو
شهر تشکیل مییابد تا در امر که خیلی مایه نفع عموم
و انتشار معارف از مقام منیع جنا بعالی نیز متمنی است
که در وقت مزبور بمحل مذکور تشریف آورده بر
مسرت و بهجت حضار بیفزایند و حضور سعادت موفور
و اراء شریف بتکمیل ان محفل فرخنده راسبب شوند
- امید است که باجابت این دعوت موفق شده دوستدار
راقرین امتنان فرمایند - در این ضمن مراتب خلوصی
صمیمی خود را بجناب مستطاب عالی ابلاغ میکند.
ایام سعادت مستدارم و بر قرار باد .

قبول الدعوة

— 2 —

الان وصاتني رقيحتكم الشريفه . ونظراً الى اني كثير
الرغبة بالاجتماع والاقتران مع الاصحاب والاحباب
اولا والى ان لي عظيم الشوق بما يرضي الله ثانياً : لهذا
فاني فرح ومفتبط بدعوتكم هذه لما فيها من اجتماع
الاحباب وحضور الاسباب ارجوان لا يحدث ما يسبب
التأخير لاني اكم بهذا الوعد ولا اصدعكم اكثر من هذا .

456 456 353 353

قبول دعوت

— ٢ —

مرقوم محترمه الان زیار شد و از اینکه باقتضای دوستی و یگانگی بنده را بملاقات دوستان دعوت نموده نهایت امتنان دارم بخواسته خدا شرفیاب خواهم شد و ز ملاقات جنابعالی و صحبت ذیمرت دوستان کسب فرح

و سرور خواهم نمود و امید دارم کاری که با عث
توقف حقیر در اینجا باشد رخ ندهد و بایفا این وعد
نازل شوم زیاده تصدیع نمیدهد.

~~~~~

## الاعتذار فی التأخیر

عن اجابة الدعوة

— ۳ —

انتهت الی بکل سرور و ارتیاح رسالة المودة والحب  
التي بعثتموها نحوي . اما الدعوة للاجتماع بالاصحاب  
والاصدقاء التي شرفتموني بها . فهذي ما جعلتني اشكر  
لكم اخلاصكم ولكن مع الاسف ومع کمال التشوق  
للاجتماع بمن ذکرتم وبتمام الشوق للحصول علی هذه  
السعادة من الاجتماع بالرفقاء عرض لی لسوء الحظ  
ما يعوقني عن ذلك لهذا فاني مع تمام الاسف اتقدم اليكم



بالاعتذار و اتقنى العفو عن ذلك هذا واني ارجو ان  
لا احرم من لذة الاستمتاع في وقت آخر فيجبر مني  
ما انكسر في هذا وان اخرج عن هذه المهلة في وقت  
اخر لتتم بذلك الوحدة الاخوية بيننا دائماً .

— — — — —

## اعتذار در تأخير

اجابت دعوت

— ۳ —

مراسله دوستانه اُن جناب زینت ورود بخشید  
ودعوتی که برای دیدار احباء و دوستان فرموده بودید  
زاید الوصف مایه تشکر خاطر گردید ولی باوجود کمال  
میل و شوقی که باستفاضه صحبت باسعادت واستدراک  
ملاقات رفقا داشته و دارم بد بختانه کار مهمی در پیش  
آمده لهذا بانهایت تأسف امید وارم که معذرت مرا  
قبول و بلطاف عمیم خود عفو فرمائید . باز هم رجا

مندم که موفق شوم در آتیهِ اینچر مانرا بحسنِ نلافی  
چبر آن نمایم و از عهدِ این ~~کار~~ بخوبی بر ایام اِیم  
یگانگی مستدام باد .

— — — — —

﴿تهنئة مسافر﴾ — ۴ —

روحی فداک : مع تمام الانس والارتياح اتقدم لمزاجمة  
اوقاتکم الشریفة فاعرض لکم . اشد ما کان فرحنا  
شدیداً عندما سمعنا بأوبتکم من سفرکم سالمین ورجعتکم  
الی وطنکم واحبابکم بعد تلك الفرقة الطویلة : سررنا  
کثیراً وفرحنا بر جوعکم مشیمین ومستقبلین بالالطف  
الآلهیة والراحة بعد تلك المشقة والاذیة . وبعد ان قررت  
اعینکم باجتماعکم مع من تحبون من الاصدقاء والاقربا .  
وطیبة اوقاتکم وخاطرکم . بذالك دامت ایام سعادتکم .

— — — — —

﴿تهنئة مسافر﴾ — ۴ —

فدايت شوم . با کمال خوشدلي مزاحم اوقات شريف  
گرديده عرض ميکند از استماع انکه بحمدالله سالماً

از مسافرت خود مراجعت کرده و بعد از آن همه  
مفارقت و دوری تشریف فرمای موطن خویش شده  
اید نهایت مسرت و بهجت حاصل گردیده و خیه-لی  
خوشنودم که بآبدرقه الطاف الهیه از مشقت و زحمت  
سفر رهائی پیدا کرده و بدیدار خویشان و اقرباء  
و دوستان و رفقا چشمتان روشن و خاطر تان شاد و خرم  
شده است - ایام مسرت مستدام باد .

~~~~~

❦ صورة تعزية ❦ - ۵ -

جناب الاجل الاکرم . . . زید اقباله

آلما ما تلقیناه من الخبر الموحش في وفاة المرحوم
اخیک طاب ثراه . وبتهام الاسف وعلی الرغم منا نتقدم
الیکم بالتعزية والتسلیة نسأله تعالی ان یعیضکم عنه
بالصبر الجمیل وبالملوان فی هذا المصاب .

~~~~~

### ❦ صورت تعزیت ❦ - ۵ -

جناب اجل عالی . . . زید اقباله

خبر وحشت اثر فوت مرحوم اخوي طالب ثراه .  
مايه کمال اندوه و تحسّر گر ديده بانهايت افسوس و غم  
يچنا بهالي تعزيت و تسليت ميگريم و از درگاه باري صبري  
جميل در اين مصيبت براي جنابهالي مسألت ميکنم .

~~~~~

((جواب التعزية))

- ۶ -

جناب الامجد الاغر

وصلتني رسالتكم المشعرة على تعزيتي وبها اكبر
السلوى في هذه المصيبة التي (وبلا مبالغة) تركتني
أسير المحنة والاذية لا اقدر ان اوفيكم تشكرا تي
وامتناني ارجو ليكم عمراً طويلاً وسعادة من الله
تعالى دائمة .

~~~~~

(( جواب تعزيت )) - ۶ -

جناب مجدت وعزت نصاب

نگارش بتعزيت آن جناب دائر اين داعي واصل

گر دیده و در این محبت عظمه که پی اندازه خاطر  
مراد و چار اندوه و ملاسه اخته تـلی حاصل گشت با کمال  
امتنان از جناب الی شکر گزارم و امیدوارم که خداوند  
عمری طویل بجنابه الی کرامت فرماید .

(( من والدولده )) - ٧ -

عزيزي ونور عيني - اعلم انك احل الي من نفسي  
ولا يخطر بـفكرى من هوا عزّ واغلى عليّ ما كنت شمري  
أفيصير مع هذه الحالة ان اكون محروماً مما ارجوه منك  
مع انك تبلغ لدرجة التي تعقد عليها الآباء الآمال البلوغ  
اولادها اياها من العلم والمعرفة لا من الجلوس مع  
الباطلين طيبي مي انك لاتكون من المقصرين .

(( از پدر پسر )) - ۷ -

نور چشم عزیزم - بدان که تو را از حال خود شیرین  
 فردارم و کسی مانند تو در خیالم نمی گذرد آید و است  
 با چنین حالت که آنچه مقصود من است بعملی نیاید و آن

رسیدن تو است بمراتب بزرگ که پدران خود را اسر افراز  
نمائی همانا بآنسوی و بزرگی بدانش و بینش است که نه  
بنشستن بابیکاران البته کوتاهی نخواهی نمود.

— ۳۴۳ — ۳۴۳ — ۳۴۳ — ۳۴۳ —

(( من ولد لوالده )) — ۸ —

روحي فداك : وجودي وكل ما عندي منك لا اعرف  
من يتطالب لي الخير غيرك وانا عبد من عبيدك كيف لا اؤدي  
واجب نعمة من شكره عين شكر الرب ويحسن بي ان  
اسكت قاصر او اعترف عاجز احيث كنت مشغولا بعطفكم  
صغیر او من نعم الله ان يثبت لي هذه النعمة کبر او من الضروري  
ان احتفظ بها ارجو ان لا تقطع اعني معاو. اتکم علی الدوام

— ۳۴۳ — ۳۴۳ — ۳۴۳ — ۳۴۳ —

(( از پسر پسر )) — ۸ —

فدايت شوم : هستي و نيستي من از شما و جز شما کسي  
خيلى خواهى ندارم بنده. ازیند گانم چه گونه ادای  
شکرانه نعمت کسی کنم که شکرانه او شکرانه

پروردگار بهتر آنست که زبان بندهم و اعتراف بعبجز نمایم چنانچه  
مشمول الطاف آنجناب در کودکی بودم بفضلی خداوندی  
این نعمت در بزرگی پاینده خواهد بود البته از احوال  
خود اطلاع خواهید داد.

۳۶۱-۳۶۲-۳۶۳-۳۶۴-۳۶۵-۳۶۶-۳۶۷-۳۶۸-۳۶۹-۳۷۰

(( صورة مكتوب ))

من طهران في . . .

حضرة الصديق المحترم . . .

بعد التحية ومزید الاشواق لقد وصات الى طهران  
عاصمة ايران بعد ان بتنا ليلة في کرمانشاه واسترحنا قليلا في  
همدان فوصلنا في الساعة الرابعة بعد الظهر فوجدناها بلدة  
عظيمة كأنها من عواصم اوربا شوارعها كثيرة ومتسعة  
للمغاية ومبلمطة بالاسفلت وفنادقها جميلة وفيها عدة دور  
سينمائية راقية وفي اكثر طرقها باصات من الطرز الحديث  
تنقل الركاب للداخل والخارج بغاية الانتظام !

اما طقسها فهو معتدل اشبه بهوا بغداد الا انها اقل حرارة  
وعلى بعد نصف ساعة بالسيارة في شمال طهران تقسع

شمرانات مصیف الطبقة الراقية والمتوسطة بل للشعب  
 عموماً حيث اجرة النقل لا تزيد على العشرة فلوس فهي  
 اقرب من عالية لبنان الي بيروت فهي ذات الهواء الطلق  
 والماء العذب والاشجار الباسقة فأتمني لكم ايها الصديق ان  
 تكونوا معنا بهذه النزهة الجميلة وفي الختام ارجو ان  
 تبلغ تحياتي العاطرة الي عموم الاخوان والسلام .

~~~~~

((ترجمته))

از طهران في ...

دوست عزيز مكرم بنده

بعد از سلام وادارت مندي واشتياق در ساعتی سمید
 بطهران ورود نمودم که پای تخت ایران است پس از توقف
 یکشب در کرمانشاه و قدری در همدان استراحت کردم
 و وارد شدم بطهران ساعت چهار بعد از ظهر دیدم شهر بسیار
 بزرگی است گویا ، از پای تختای یروب است خیابانهای
 آن بسیار پهن است بی اندازه و تمام آنها با اسفلت فرش

شده و مهمان خانهای آن بسیار خوش طرز و خوش منظر
 و در طهران چندین سنای هست در کمال خوبی است در
 خیابانها اتومبیلهای گرایه برای مسافری در شهر و بیرون
 طهران و هوای آن با کمال اعتدال است خیلی شبیه بهوای
 بغداد است ولی قدری خوناك تر از هوای بغداد است
 و بقدر مسافت نیم ساعت با اتومبیل طرف شمال طهران
 شمیرانات هست اشخاص بزرگ و باثروت و متوسطین
 بلکه برای هر کس مایل باشد بجهت آنکه اتومبیل علاوه
 بر ده فاس نمیشود و شمیران قریب تر است از عالیله بنان
 تابیروت و آنجا دارای هوای خوش و آب خوش گوارد
 درخت های خوش منظر اس ارزو میکنم ای دوست
 عزیزم که بامام باشید درین گردش و تنزه خوش منظر .
 و در خانه است دعا دارم که ادارت و اخلاص مرا به عموم
 دوستان و برادران برسانید . والسلام

((تم الكتاب بعونه تالی))

ظهرت في مكتبتنا حديثاً

الترجمة الإيطالية العربية

٢٥٦٢ ————— ٢٥٦٣

تأليف

علي حسين الأسعد

لإتيساره في الحقوق

وتمتخصص باللغات الأجنبية الحية

—————

ونحت الطبع الترجمة الكردية العربية